کارگران همه کشورها متحد شوید!

نامهٔ مردم

ارگان مرکزی حزب تودهٔ ایران

شمارهٔ ۱۱۷۴، ۱۰ بهمن ۱۴۰۱

دورهٔ هشتم، سال سی و نه

آیا می‌توان «چپ» بود و با «سلطنت طلبان» همکاری و ائتلاف کرد؟

خیزش مردمی‌ای که در شهریورماه امسال آغاز گردید به‌رغم همهٔ فرازونشیب‌هایش تأثیری عمیق و مهم در راستای رسیدن به آزادی و رهایی از زنجیرهای حکومت استبدادی حاکم در جامعه برجای گذاشته است چندان که رژیم و دستگاه‌های امنیتی‌اش توان بازگرداندن جامعه به پیش از خیزش مردمی شهریور را ندارند. درحالی که در روزهای اخیر اعتراض‌های خیابانی در بسیاری از شهرهای کشور فروکش کرده است بلوچستان همچنان صحنهٔ نبرد دلیرانهٔ مردم با گزمگان ارتجاع است و بسیاری از زنان شجاع و دلیر میهن‌مان به‌علامت اعتراض مستقیم به رژیم ارتجاعی و قوانین زن‌ستیزانهٔ قرون‌وسطایی‌اش از پوشیدن حجاب خودداری می‌کنند. علاوه بر این‌ها، در شماری از شهرهای کشور کارگران، بازنشستگان و معلمان در اعتراض به وضعیت

ادامه در صفحهٔ ۷

اطلاعیهٔ حزب تودهٔ ایران: ماجراجویی های خطرناک نظامی در منطقه و عواقب نگران کنندهٔ آن

حملهٔ پهپادی به یک مجتمع نظامی در اصفهان

به گزارش رسانه‌های داخلی ایران، شنبه شب "چند انفجار خیابان امام خمینی" اصفهان را لرزاند. منصور شیشه فروش، مدیرکل مدیریت بحران استانداری اصفهان، نیز تأیید کرد که "چند صدای ناهنجار" در شهر شنیده شده که دلیل آن "در حال بررسی است."

سرانجام، وزارت دفاع جمهوری اسلامی ایران در بیانیه‌ای تأیید کرد که یکی از مراکز این مجموعه در شهر اصفهان مورد حملهٔ پهپادی قرار گرفته است: "حوالی ساعت ۳۰: ۲۲ دقیقه شنبه [هشتم بهمن/ ۲۸ ژانویه] شب حمله‌ای ناموفق با استفاده از ۳ ریزپرنده به یکی از مجتمع‌های کارگاهی وزارت دفاع صورت گرفت و خوشبختانه با پیش‌بینی‌ها و تمهیدات پدافندی صورت گرفته، یکی از آنها مورد اصابت پدافند هوایی مجتمع و دو فروند دیگر آنها در تله‌های پدافندی

ادامه در صفحهٔ ۳

عامل وخامت معیشت و امنیت شغلی کارگران: مقررات‌زدایی و نادیده گرفتن قوانین کار در عرصهٔ کار

طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان میهن ما از طریق تشکل‌های صنفی‌شان و حزب‌هایی پیشرو ازجمله و به‌خصوص حزب تودهٔ ایران در طی سال‌ها مبارزه برای دستیابی به حقوق راستین‌شان بر نیاز به قانون کار و مقرراتی مترقی برای شرایط کار و اشتغال تاکید و تلاش‌هایی بسیار کرده اند. با شکست آرمان‌های انقلاب بهمن ۱۳۵۷ خیلی زود و به‌عناوین مختلف این تلاش‌ها بی‌ثمر ماندند و مواردی در این قوانین و مقررات که تا حدی به‌نفع زحمتکشان بود از سوی نهادهای حکومتی رژیم ولایت

ادامه در صفحهٔ ۲

ضرورت صف‌آرایی مؤثر نیروهای مترقی و چپ در برابر دیکتاتوری در وضعیت جدید کشور

به‌رغم فروکش کردن تظاهرات و خیزش اعتراضی خیابانی ایران با شعار "زن، زندگی، آزادی"، پیامدهای بسیار مهم و عمیق آن را هر روز می‌توان در تحولات کشور دید. در چند سال اخیر، ورود مستقیم مردم به صحنهٔ اعتراض به دیکتاتوری مذهبی حاکم، کل حکومت ولایی و از جمله جناح‌های اصول‌گرا و اصلاح‌طلب را در چنان وضعیتی قرار داده است که گفتار و کردار آنها دیگر اثر چندانی بر ذهنیت جامعه و در ترمیم شکاف ژرف موجود بین مردم و دیکتاتوری ندارد.

اکنون دیگر روشن است که پروژهٔ "حاکمیت یکدست" شکست خورده است. "رهبری" و سران سه قوه اکنون در بن‌بست نظری و عملی قرار گرفته‌اند و از سر استیصال برای خروج از بحران، اقدامات مخرّبی را در دستور کار حکومت قرار می‌دهند. یکی از این راهکارها، ایجاد «هیئت عالی [هفت‌نفره] مولدسازی دارایی‌های دولت" و تسریع در خصوصی‌سازی اموال دولتی با

ادامه در صفحه ۶

حفظ حکومت دیکتاتوری با زندان و شکنجه	ص ۴
تشدید فشار بر معلولان کشور	ص ۴
رکود اقتصادی قریب‌الوقوع جهانی	ص ۹
«نیروها»، «مناسبات» و «شیوه‌های» تولید چیست؟	ص ۱۰
اسرائیل در جایگاه کشوری آپارتاید، به ظلم و ستم خود بر مردم فلسطین می‌افزاید	ص ۱۴
اعتصاب عمومی با هدف حل نهایی بحران سیاسی تونس	ص ۱۶

ضمیمهٔ کارگری «نامهٔ مردم»، شمارهٔ ۶۸ منتشر شد!

با هم به سوی تشکیل جبهه واحد ضد دیکتاتوری

برای آزادی، صلح، استقلال، عدالت اجتماعی و برپایی جمهوری ملی و دموکراتیک!

ادامهٔ عامل وخامت معیشت و امنیت شغلی ...

فقیه و وابسته به سرمایه‌داری تجاری نادیده گرفته شدند. قوانینی که با استناد به آن‌ها منافع کارگران و زحمتکشان باید حفظ شود با قوانینی که منافع کارفرماها را در اولویت قرار می‌داد و می‌دهد جایگزین شدند یا کلاً به‌نفع کارفرما و سرمایه‌دار کنار گذاشته شدند. کارگران میهن ما زیر پا گذاشته شدن ابتدایی‌ترین حقوق‌شان و نقض خشن قوانین کار و مقررات اشتغال را در رژیم‌های پیش و پس از انقلاب با پوست و گوشت خود لمس کرده‌اند. برای بررسی‌ای همه‌جانبه به کتاب منتشر شده از سوی انتشارات حزب تودهٔ ایران با نام: "درآمدی بر حقوق کار در ایران و نقد قانون کار"، چاپ اول زمستان ۱۳۹۸، که به‌تفصیل دربارهٔ قانون کار و اهمیت آن نوشته شده است، می‌توان رجوع کرد۱. در این کتاب ضمن نقد قانون کار رژیم ولایت فقیه، به کاستی‌های اساسی قانون کار رژیم سلطنتی (۱۳۳۷) نیز پرداخته شده است. با نگاهی به این پژوهش و آمار و داده‌های رسمی آن می‌توان دریافت که امواج تبلیغات عوام‌فریبانه‌ای که اکنون برای بازگشت به استبداد سلطنتی در رسانه‌هایی خاص برخاسته پردهٔ استتاری بر ضد مردمی و کارگرستیز بودن رژیم سلطنتی چیز دیگری نیست. این عوامفریبی با تکیه به جنایت‌های نظام حاکم کنونی و با این تصور که گذشت زمانی طولانی از حاکمیت استبداد پادشاهی پیشینهٔ جنایت‌ها و ازجمله قوانین کارگرستیز آن را از ذهن‌ها زدوده است بهره‌برداری می‌کند. از طرفی دیگر این بررسی انتقادی نشان می‌دهد که برخورد ضد کارگری هر دو حکومت پادشاهی و ولایی به قانون کار ریشه در ماهیت طبقاتی هر دو حکومت داشته و دارد. در این‌جا ما به شمّه‌ای مختصر از پیامدهای مقررات‌زدایی در شرایط کار و اشتغال زحمتکشان میهن‌مان در رژیم ولایت فقیه می‌پردازیم.

انگیزهٔ مقررات‌زدایی از طرف نهادهای دولتی رژیم ولایت فقیه و کارفرما چیست؟ بررسی شروط استخدام و کار در کارخانه‌ها، شرکت‌های خدماتی و تولیدی، و معدن‌ها نشان می‌دهد که از مقررات‌زدایی همچون حربه‌ای برای افزایش سود سرمایه‌داران در ازای وخیم‌تر شدن وضعیت معیشت، کاهش ایمنی محیط کار و از میان برداشتن امنیت شغلی کارگران بهره‌برداری می‌شود. از طرفی دیگر نادیده گرفتن مقررات لازم در جلوگیری از افزایش آلودگی از سوی کارخانه‌ها و کارگاه‌ها باعث تخریب محیط زیست، آلودگی هوای شهرها و منابع طبیعی کشور ما می شود که خود در وضع زندگی و سلامت و بهداشت کارگران، زحمتکشان، و دیگر قشرهای مردم میهن ما تأثیرهای ویرانگر بی‌شماری دارد.

تاریخچهٔ مقررات‌زدایی و شرایط استخدام در قانون کار رژیم ولایت فقیه

قانون اساسی- اصل ۲۸ قانون اساسی جمهوری اسلامی به‌صراحت می‌گوید: "هر کس حق دارد شغلی را که بدان مایل است و مخالف اسلام و مصالح عمومی و حقوق دیگران نیست برگزیند. دولت موظف است با رعایت نیاز جامعه به مشاغل گوناگون، برای همه افراد امکان اشتغال به کار و شرایط مساوی را برای احراز مشاغل ایجاد نماید." قانون کار پس از قانون اساسی مهم‌ترین قانون است که روابط کار و تولید را مشخص می‌کند. رابطهٔ تنگاتنگ این دو بدان معنی است که هرگونه مقررات‌زدایی که ماهیت قانون کار را تغییر می‌دهد لزوماً قانون اساسی را نیز در این مورد نقض می‌کند.

قانون کار- جزئیات حقوق کارگران در مورد امنیت شغلی و شیوهٔ قراردادها در قانون کار جمهوری اسلامی توضیح داده شده است. قسمت اول فصل ۲، مادهٔ ۷ (تبصرهٔ ۲) این قانون لزوم وجود قرارداد دائم برای مشاغل دائمی را مورد تأیید قرار می‌دهد. دولت های ولایت فقیه یکی پس از دیگری با زیر سؤال بردن پی در پی این تبصره‌ها و پیشبُرد مقررات‌زدایی برای جایگزینی قراردادهای دائمی که حاوی امنیت شغلی بیشتری برای کارگران می‌باشند با موقتی‌سازی مشاغل و پیشبُرد قراردادهای موقت از این سیاست به‌عنوان مهم‌ترین ابزار برای سلب حقوق صنفی کارگران استفاده کرده‌اند. ازاین‌رو است که این بخش از قانون کار که بر لزوم قراردادهای دائمی تأکید دارد، از ابتدای مطرح شدن تعدیل‌های ساختاری در دولت‌های رژیم ولایت فقیه زیر تیغ اصلاح مسؤولین و نمایندگان در مجلس شورای اسلامی قرار گرفته است. پیشبُرد موقتی‌سازی قراردادهای کار حتی در کارهای با ماهیت ممتد زمانی، که هیچ‌گاه جایی در قانون کار نداشته و ندارد، دیده می‌شود. به‌دفعات دیده شده است که بی‌توجهی به امنیت شغلی کارگران و دیگر شاغلین و زیر پا گذاشتن این قوانین حتی قبل از این که جوهری که با آن

نوشته شده است خشک شود، منجر به زیر پا گذاشتن ابتدایی‌ترین حقوق کارگران با توسل به نه‌تنها مقررات‌زدایی بلکه همچنین از راه قانون‌زدایی می‌شود. در چنین شرایطی که قانون کار قبل از همه توسط قانون‌گذار آن زیر پا گذاشته می‌شود، بدان معنی است که این قانون فقط بر روی کاغذ وجود دارد، و اساساً ذره‌ای ارزش ندارد. مناطق آزاد و ویژهٔ اقتصادی- مقررات‌زدایی و قانون‌زدایی‌های در رابطه با قانون کار ابتدا در تعدیل‌های ساختاری منطقه‌های آزاد و ویژهٔ اقتصادی براساس تبصرهٔ ۱۹ قانون برنامهٔ اول توسعه شکل گرفت. این قوانین و نحوهٔ ادارهٔ این مناطق که در شهریورماه ۱۳۷۲ تصویب شد، اساسی‌ترین حقوق کارگران مندرج در قانون کار دربارهٔ روابط و مناسبات کارگری- کار فرمایی در این مناطق را از میان برداشت. در سال‌های اخیر، مناطق آزاد و ویژهٔ اقتصادی در بسیاری از استان‌های کشور، گسترش یافته‌اند و شرایط اشتغال در آن‌ها از پوشش مقررات قانون کار خارج شده‌اند. در ادامهٔ این روند در زمان دولت روحانی طرح "ایجاد مناطق آزاد تجاری و ویژهٔ اقتصادی جدید" در تیرماه ۱۳۹۵مورد تصویب مجلس قرار گرفت. براساس این لایحه ۷ منطقهٔ آزاد تجاری، صنعتی، و ۱۲ منطقهٔ ویژهٔ اقتصادی ایجاد شد که در آن‌ها نیز شرایط اشتغال دائمی تحت پوشش قانون کار قرار نمی‌گیرد. کارگاه‌های کوچک- در ادامهٔ سیاست‌های تعدیل ساختاری در سال ۱۳۸۱، کارگاه‌های کوچک از پوشش قانون کار توسط دولت وقت جمهوری اسلامی خارج شدند. با گسترش پیامدهای این سیاست‌ها، دولت احمدی‌نژاد در سال ۱۳۸۸ با استناد به مادهٔ ۱۹۱ قانون کار در حدود ششصد هزار کارگاه با نیروی کار کمتر از ده نفر را از زیر پوشش قانون کار خارج کرد. در شهریورماه ۱۳۹۱ در ادامهٔ این مقررات‌زدایی‌ها که شرایط را بیش‌ازپیش برای بهره‌کشی از نیروی کار زحمتکشان آماده می‌کرد، و با استناد به ابلاغیهٔ مهارت‌آموزی دولت احمدی‌نژاد در مورد روش "استاد شاگردی"، صاحبان واحدهای تولیدی مجاز شدند که متقاضیان مشاغل را به‌مدت دو سال به‌صورت کارآموز بدون پوشش مفاد قانون کار و قوانین تأمین اجتماعی استخدام کنند. بهانه‌ای که برای این طرح منظور شده بود، این بود که فرد متقاضیِ کار در این مدت با شرایط موجود در محل کار جدید خود آشنا می‌شود و به‌همین دلیل قانون کار نباید شامل او شود! درعمل این قانون با در نظر گرفتن منافع کارفرما و برای آزادی او در بهره‌کشی هرچه بیشتر از کارکنان جدید اتخاذ شده بود. در دولت روحانی این طرح با نام "طرح کار ورزی" برای فارغ‌التحصیل‌های دانشگاه‌ها و دانشجویان

ادامه در صفحهٔ ۱۵

ادامهٔ اطلاعیهٔ حزب تودهٔ ایران...

گرفتار و منفجر می‌شوند." طبق این بیانیه، این حمله تلفات جانی نداشته و تنها "آسیب جزئی" به سقف کارگاه وارد آورده که این خسارات نیز "در تجهیزات و مأموریت‌های مجموعه [خللی] ایجاد نکرده است."

محمدرضا جان‌نثاری، معاون سیاسی و امنیتی استانداری اصفهان، نیز در گفت‌وگو با شبکهٔ خبر سیمای جمهوری اسلامی ایران ضمن تأیید انفجار گفت که این حمله هیچ تلفات جانی نداشته است. مقام‌های جمهوری اسلامی جزئیات بیشتری در مورد این حمله ارائه نکرده‌اند. ویدئوها و تصاویر منتشر شده در شبکه‌های اجتماعی نشان از فعال شدن پدافند هوایی منطقه داشت. در این تصاویر دیده می‌شد که در اثر برخورد این ریزپرنده‌ها (از نوع کوادکوپتر) به ساختمان هدف در خیابان امام خمینی در شهر اصفهان، انفجار عظیمی رخ می‌دهد.

امروز (۹ بهمن) ایرنا به نقل از یکی از گزارشگران خود نوشت: "در این حمله از سه فروند ریزپرنده از نوع کوادکوپتر پیشرفته مجهز به بُمبلت استفاده شده است و عوامل حفاظت پیرامونی مجموعه پس از شنیدن صدای کوادکوپترها با تجهیزات در اختیار، از جمله سلاح و سامانه‌های جنگ الکترونیک، اقدام به مقابله با این پرنده‌ها می‌کنند که موفق به ساقط کردن یک فروند از آنها می‌شوند." در ادامهٔ گزارش ایرنا آمده است که یکی از پهپادها به هدف رسیده و "به سقف سوله برخورد" کرده است.

روزنامه "وال استریت ژورنال" به نقل از مقامات آمریکایی و برخی از منابع متخصص گزارش داد حمله سه "ریزپرنده-" پهپاد - به یک مجتمع کارگاهی وزارت دفاع در ایران "کار اسرائیل" بوده است. به گزارش دویچه وله (۹ بهمن)، روزنامهٔ اسرائیلی جروزالم پُست با استناد به مجموعه‌ای از خبرهای منابع اطلاعاتی غربی و خارجی نوشت که به‌رغم ادعاهای ایران، حمله هواپیماهای بدون سرنشین به ایران در اصفهان با "موفقیت فوق‌العاده"ای توأم بوده است. این روزنامه نوشته است که چهار انفجار در اصفهان در حمله به تأسیساتی رخ داده است که در آن سلاح‌های پیشرفته تولید می‌شود. "این انفجارها خساراتی بسیار فراتر از "تخریب جزئی سقف" است که جمهوری اسلامی به شیوه مواردی از این دست در گذشته ادعا می‌کند."

روزنامه "نیویورک تایمز" نیز گزارش داد، پهپادهایی که صنایع نظامی در اصفهان را هدف قرار دادند به احتمال بسیار از درون خاک ایران به پرواز در آمده بودند. بنا به این گزارش، پهپادهای "کوادکوپتر" که در عملیات اصفهان به کار گرفته شدند، برد کوتاهی دارند و به نظر می‌آید برای انجام عملیات مذکور، از داخل خاک ایران به پرواز در آمدند.

بنیامین نتانیاهو نیز که به‌تازگی در مقام نخست‌وزیر اسرائیل به قدرت بازگشته است، وعده داده بود که تمام تلاش خود را برای جلوگیری از دستیابی ایران به سلاح هسته‌یی خواهد کرد.

رئیس‌جمهور اسرائیل نیز پیش‌تر خواستار مقابله ناتو با "تهدیدهای ایران "شده بود. اسحاق هرتزوگ، رئیس‌جمهور اسرائیل، روز پنجشنبه از اعضای ناتو خواسته بود که رویکرد خود را در قبال "رژیم ایران" سخت‌تر کنند. به گزارش یورونیوز، هرتزوگ در جریان بازدید از مقر ناتو در بروکسل تأکید کرد: "بحران فراتر از مرزهای اوکراین رفته و تهدید ایران اکنون به دروازه‌های اروپا رسیده است." وی پس از ملاقات با ینس استولتنبرگ، دبیرکل ناتو، گفت: "توهّم وجود فاصله دیگر چندان پاسخگو نیست. ناتو باید قوی‌ترین موضع ممکن را علیه رژیم ایران به شکل اعمال تحریم‌های اقتصادی، حقوقی، و سیاسی اتخاذ کند و همچنین رویکردی معتبر در زمینه بازدارندگی نظامی علیه این رژیم در پیش بگیرد.«

دو هفته پیش، شیخ حمد بن جاسم آل ثانی، وزیر امور خارجه و نخست‌وزیر سابق قطر، رشته توییت‌هایی منتشر کرده و از "اقدام نظامی احتمالی آمریکا/اسرائیل" صحبت کرده بود که "می‌تواند امنیت و ثبات منطقهٔ خلیج [فارس] را به خطر اندازد" و "پیامدهای اقتصادی، سیاسی، و اجتماعی ناگواری" داشته باشد. به نوشتهٔ نشریهٔ عرب‌زبان رأی الیوم، این مقام پیشین قطر، به‌علت روابط تجاری و کسب و کار گسترده و نقشی که در مدیریت سرمایه‌گذاری‌های خارجی قطر دارد، پیوندهای نزدیکی با نهادهای امنیتی و تصمیم‌گیران ارشد دولت آمریکا و دیگر دولت‌های کشورهای غربی دارد. همین روزنامه روز ۱۶ ژانویه نوشت که "ارتش و رهبران سیاسی ایران بارها هشدار داده‌اند که اگر اسرائیل و آمریکا به آن کشور حمله کنند، پایگاه‌های نظامی آمریکا در کشورهای عضو شورای همکاری خلیج هدف حملهٔ متقابل ایران قرار خواهد گرفت." این نشریه می‌افزاید: "تردیدی نیست که در صورت حملهٔ اسرائیل/آمریکا به ایران، کشورهای حاشیهٔ خلیج [فارس] و به‌ویژه قطر، که بزرگ‌ترین پایگاه‌های نظامی آمریکا- و احتمالاً جهان- در آن قرار دارد، بیشترین آسیب را خواهند دید.«

در همان روز دوشنبه ۱۶ ژانویه، سازمان‌های کویتی "جنبش مترقی کویت«، کمیتهٔ صلح و همبستگی کویت، سازمان جوانان دموکرات کویت، و گروه کارگری در بیانیه‌ای که منتشر کردند دربارهٔ جنگ تازه‌ای در منطقهٔ خلیج فارس به بهانهٔ برنامهٔ هسته‌یی ایران هشدار دادند.

در این بیانیه آمده است: "دارند بر طبل جنگ می‌کوبند. خبرهایی شنیده شده است که در پی وخامت بحران سیاسی و اقتصادی [اسرائیل]، بنیامین نتانیاهو، نخست‌وزیر صهیونیست، رؤسای سازمان‌های امنیتی آن کشور را به جلسه‌ای محرمانه دربارهٔ حمله به ایران دعوت کرده است. این در حالی است که اظهارات نگران‌کنندهٔ رافائل گروسی، مدیر آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، دربارهٔ شکست مذاکرات برای احیای توافق هسته‌یی ایران منتشر شد، و جیمز کِلورلی، وزیر امور خارجهٔ بریتانیا، برای گفت‌وگو با همتای آمریکایی‌اش آنتونی بلینکن دربارهٔ پروندهٔ ایران به واشنگتن سفر کرده است." این بیانیه با این هشدار پایان می‌یابد: "ما در مورد خطر وقوع جنگ تجاوزکارانهٔ جدیدی در این منطقه هشدار می‌دهیم... ما از همهٔ نیروهای صلح‌دوست جهان می‌خواهیم که با این روند خطرناک مقابله کنند و برای جلوگیری کردن از وقوع جنگ هر کاری که می‌توانند بکنند.«

حزب تودهٔ ایران ضمن محکوم کردن حملهٔ هوایی ریزپرنده به مجتمع نظامی اصفهان در مورد خطرات جدی ای که اینگونه ماجراجویی های خطرناک نظامی برای میهن ما و منطقه خاورمیانه و خلیج فارس می تواند به همراه داشته باشد هشدار می دهد و از همه نیروهای مترقی و آزادی خواه منطقه و جهان می خواهد تا صدای اعتراض خود را بر ضد این سیاست ها که از جانب راست ترین و جنگ طلب ترین نیروهای منطقه دنبال می شود بلند کنند.

حزب تودهٔ ایران
۱۰ بهمن ماه ۱۴۰۱

ادامهٔضرورت صف‌آرایی مؤثر نیروهای ...

وظیفهٔ اصلی نیروهای چپ است. با تشکیل کارپایهٔ مشترک نیروهای ترقی‌خواه و چپ و تلفیق دقیق و عملی خواست‌های دموکراتیک و عدالت‌خواهانه، بنا بر شرایط عینی و ذهنی موجود، می‌توان گام نخست در راه انجام این وظیفه را برداشت.

حزب تودهٔ ایران بر این واقعیت تأکید می‌کند که فقط با کار سیاسی حرفه‌یی، یعنی از طریق فعالیت و همکاری حزبی سازمان‌یافته می‌توان برنامهٔ مشترک حداقلی را برای مبارزه تنظیم کرد و بر روند تحولات آتی کشور اثری کارآ و مثبت گذاشت. ما بارها آمادگی خود را برای گام برداشتن در این راه اعلام کرده‌ایم. از دیدگاه حزب تودهٔ ایران، کارپایهٔ مبارزه و برنامهٔ حداقل در مرحلهٔ کنونی می‌تواند شامل این هدف‌ها باشد:

* حذف کامل حاکمیت مطلق ولایت فقیه؛ جدایی کامل دین از حکومت- شامل تمام ارکان دولتی-اجرایی، قانون‌گذاری، و قضایی- و از تمام امور برنامه‌ریزی اجتماعی
* توقف کامل برنامه‌های نولیبرالیسم اقتصادی در شئون اساسی اقتصاد کشور
* دفاع از حاکمیت ملّی و مخالفت با هرگونه مداخلهٔ خارجی در امور داخلی ایران
* آزادی همهٔ زندانیان صنفی، سیاسی، و عقیدتی.

تأملی بر رویدادهای ایران

حفظ حکومت دیکتاتوری با زندان و شکنجه

صدور احکام ظالمانه در بی‌دادگاه‌های دربستهٔ رژیم ولایت فقیه، در پناه سرنیزه، در سراسر کشور همچنان ادامه دارد. خبرهای تازه‌ای که دربارهٔ زندانیان سیاسی و به‌ویژه دستگیرشده‌های اخیر در زندان‌ها و بازداشتگاه‌های جمهوری اسلامی ایران به بیرون درز پیدا کرده‌اند مصیبت‌بار، هولناک، و تکان‌دهنده‌اند.

روز پنج‌شنبه ۲۹ دی‌ماه ۱۴۰۱، نرگس محمدی، فعال حقوق بشر و سخن‌گوی کانون مدافعان حقوق بشر (در ایران)، گزارشی از وضعیت فاجعه‌بار زندانیان زن در بند عمومی زنانِ زندان اوین در تهران منتشر کرد. خانم نرگس محمدی در حسابِ کاربری خویش در اینستاگرام در این باره می‌نویسد: "در بند عمومی زنان زندان اوین، ۶۱ زندانی زن حضور دارند. مجموع مدت زمان حبس در سلول بندهای امنیت اطلاعات و سپاه پاسداران، در دوره‌ها و بازداشت‌های متعدد ۵۷ نفر از ۶۱ زندانی زن، بیش از ۸۳۵۰ روز تخمین زده شده است."

خانم محمدی در این گزارش از زندانی زنی به‌نام مریم حاج‌حسینی نام برده که مدت "۴۱۲ روز در خانهٔ امن و به‌شکل کاملاً انفرادی و تنها" محبوس بوده است. مهوش شهریاری و فریبا کمال‌آبادی، دو شهروند بهایی که به‌تازگی دوباره به زندان اوین برده [شده] و هر کدام به ده سال حبس محکوم شده‌اند، در دورهٔ بازداشت قبلی خود، ۸ ماه از ۳۶ ماه حبس خود را در سلول انفرادی بند ۲۰۹ گذرانده‌اند که تحت نظر وزارت اطلاعات است. نیلوفر بیانی و سپیده کاشانی، فعالان محیط‌زیست، نیز هر کدام به ترتیب ۹ و ۸ ماه از ۲۴ ماه حبس خود را در سلول‌های انفرادی بند امنیت دو الف سپاه گذرانده‌اند. زهرا تقوی، زهرا زهتابچی، زهرا صفایی، و مریم محمدی از دیگر زندانیانی‌اند که به‌گزارش خانم محمدی، در دورهٔ محبوس بودن، سلول انفرادی را تجربه کرده‌اند.

نرگس محمدی با اشاره به وضعیت محکومیت این زنان زندانی و چگونگی گذران دورهٔ زندان و همچنین مشکلاتی که زن‌ها برای دسترسی به درمان پزشکی دارند، نوشته است: "این وضعیت بیان‌گر شدت سرکوب زنانِ زندانی توسط حکومت است... [از میان کل زنان زندانی] ۵۶ زن زندانی اوین، بدون احتساب حبس‌های سال‌های گذشته به‌موجب پرونده‌های پیشین، فقط در پروندهٔ اخیرشان به تحمل بیش از ۳۳۰۰ ماه، معادل ۱۰۰/۰۰۰روز زندان محکوم شده‌اند. ... در میان ۵۸ زن زندانی، ۱۰زن در ردیف سنی ۶۰ سال به بالا قرار دارند که به احکام سنگین زندان محکوم شده‌اند. ۳نفر از آن‌ها به تحمل ۱۰سال و ۷ نفرشان به تحمل ۵ سال زندان محکوم شده‌اند."

محمد مقیمی، وکیل دادگستری، نیز با انتشار توییتی دربارهٔ وضعیت موکلش که در اوایل سال ۱۳۹۸ بازداشت شده و به "تجمع و هماهنگی با هدف اقدام علیه امنیت ملی" و "تبلیغ علیه نظام" متهم شده است، ابراز نگرانی کرده و نوشته است: "موکلم مژگان کشاورز، فعال حقوق زنان و معترض به حجاب اجباری که پیش‌تر به ۲۳ سال و ۶ ماه حبس محکوم شده بود و به‌علت بیماری آزاد شده بود، با تشکیل پروندهٔ جدید به افساد فی‌الارض متهم شده و در معرض صدور حکم اعدام قرار دارد."

در ادامهٔ صدور احکام جابرانه برای معترضان در بی‌دادگاه‌های جمهوری اسلامی، سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه نیز در اطلاعیه‌ای ضمن محکوم کردن صدور احکام زندان برای فعالان کارگری نوشته است: "تداوم حبس، بازجویی‌های طولانی و انفرادی، نمایش شرم‌آور و سراپا دروغ تلویزیونی، و صدور احکام سنگین مبتنی بر سناریوسازی‌های کاملاً نخ‌نما و کاذب، ظلمی آشکار در حق فعالان سندیکایی و خانواده‌هایشان و جنبش حق‌طلبانهٔ کارگران است که تنها به انزجار هرچه بیش‌تر کارگران و تشکل‌های کارگری خواهد انجامید." در پایان اطلاعیهٔ سندیکای کارگران شرکت واحد تأکید شده است: "کلیهٔ فعالان کارگری، معلمی، دانشجویی، دانش‌آموزی، و فعالان جنبش زنان، معترضان بازداشتی و زندانیان سیاسی آزاد باید گردند."

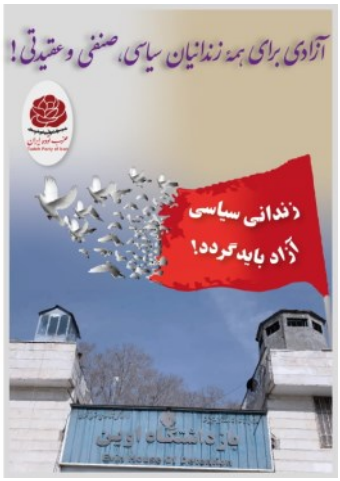

در همین روندِ سرکوب و حق‌کشی، محمد حبیبی، جعفر ابراهیمی، رسول بداقی، و شعبان محمدی نیز به زندان‌های درازمدت محکوم شده‌اند. این معلمانِ مبارز، عضو "شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی فرهنگیان ایران" هستند. رسول بداقی پیش از این نیز از شهریورماه ۱۳۸۸ به‌مدت ۷ سال بدون یک دقیقه مرخصی در زندان به‌سر برده است. شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی فرهنگیان ایران در این باره نوشت: "روشن است که مردم مبارز، نه زندانیان سیاسی در زندان‌ها و نه خانواده‌های آنان را در بیرون [از] زندان تنها نمی‌گذارند." زندانیان سیاسی در میهن ما مظهر حق‌طلبی و پیکار در راه آزادی و زندگی شایسته‌اند.

خبرگزاری هرانا، ۳۰ دی‌ماه ۱۴۰۱، گزارش داد: "مأموران امنیتی - به‌خصوص در روزهای اخیر - از هرگونه تجمع در نزدیکی مزار مجیدرضا رهنورد در بهشت رضا در مشهد ممانعت به‌عمل آورده‌اند. ... در ۷۲ ساعت گذشته، دست‌کم ۱۲۰نفر از شهروندان به‌ظن حضور [در گردهمایی] برای مجیدرضا رهنورد در بهشت رضا در مشهد، از سوی نهادهای مختلف امنیتی اعم از فراجا و اطلاعات سپاه در این آرامستان بازداشت شدند. ... پیش‌تر نیز دست‌کم ۱۵۰نفر از شهروندانی که قصد شرکت در مراسم سوگواری او [مجیدرضا رهنورد] را داشتند، بازداشت شده بودند." بعد از پرونده‌سازی و سپردن وثیقه‌هایی کلان برخی از این بازداشتی‌ها آزاد شده‌اند، اما به‌منظور محدودیت‌های بیشتر اجتماعی آنان تعهدهایی از آنان گرفته شده است. فشار و تهدیدها نسبت به خانواده‌ها و ازجمله به خانوادهٔ مجیدرضا رهنورد انتقام‌جویانه است. حزب تودهٔ ایران در یک سال گذشته بارها دربارهٔ ضرورت آزادی زندانیان سیاسی و توقف فوری اعدام‌ها و لغو مجازات اعدام از قوانین جزایی، همچون گذشته، به‌طور شفاف موضع‌گیری کرده است. حزب ما همواره از همهٔ آزادی‌خواهان و حزب‌ها و سازمان‌های مترقی و آزادی‌خواه خواسته است که با اقدام متحد و یک‌پارچهٔ خود نگذارند عمر پرثمر فرزندان ارزشمند میهن ما در سیاه‌چال‌های رژیم پوسیدهٔ مذهبی تباه شود. باید توطئه‌های خونین جمهوری اسلامی را خنثی کرد. تفرقه و پراکندگی نیروها در امر مبارزه در راه حقوق و آزادی‌های دمکراتیک و در مرکز آن آزادی زندانیان سیاسی، جز به‌سود حاکمان واپس‌گرای جمهوری اسلامی نیست و دست آنان را برای ریختن خون‌هایی تازه باز می‌گذارد.

تشدید فشار بر معلولان کشور

در سال‌های اخیر، با وجود افزودن رقم‌هایی نجومی به بودجهٔ نهادهای انگلی، مراکز تبلیغ خرافه، تریبون های ضد مردمی اماکن و مراسم ظاهراً مذهبی حکومتی، و نیروهای سرکوبگر و به‌ویژه سپاه، بودجهٔ تأمین اجتماعی و در زمرهٔ آن امکانات معلولان کشور کاهشی جدی یافته و بسیاری از حقوق این هم‌میهنان را دولت‌های ضد ملی جمهوری اسلامی نادیده گرفته‌اند. در دولت سیزدهم و بودجه‌اش نیز حقوق معلولان آشکارا پایمال شده است. دولت ابراهیم رئیسی در لایحهٔ پیشنهادی بودجه ۱۴۰۲، در اقدامی خلاف قانون، ردیف اختصاصی بودجهٔ "قانون جامع حمایت از حقوق معلولان" را که پس از مدت‌ها تلاش و پیگیری کنشگران در سال ۱۳۹۷ تصویب شده بود، حذف کرد. مطابق مادهٔ ۳۰ قانون حمایت از حقوق معلولان، سازمان برنامه و بودجه موظف و مکلف است برای اعتبارات مورد نیاز این ماده قانون، در فصل رفاه اجتماعی ردیف بودجه باز کند. معلولان جسمی و

ادامهٔ نگاهی به رویدادهای ایران...

ذهنی بخشی از جامعهٔ ایران‌اند و از حقوق و مزایای قانونی و برحقی برخوردارند که باید به‌رسمیت شناخته و اکیداً رعایت شود! به گزارش ایلنا، ۴ بهمن‌ماه ۱۴۰۱، "تخصیص اعتبار برای قانون حمایت از معلولان در بودجه البته از همان ابتدا هم با دردسرهایی همراه بود؛ سال ۹۷، یعنی سال اول الزام برای [گنجاندن] ردیف اعتباری در بودجه، اعتبار مورد نظر با اعتراض و تجمع معلولان مقابل سازمان برنامه و بودجه به‌دست آمد، اعتباری که البته بسیار کمتر از آنچه که باید باشد تعیین شد. به‌گفته بهروز مروتی (مدیر کمپین افراد دارای معلولیت) بودجه مورد نیاز برای سال ۹۷ چیزی حدود ۱۱ - ۱۲هزار میلیارد تومان بود اما با تخصیص هزار و صد میلیارد تومان تنها ده درصد از آن در بودجه دیده شد. این اتفاق البته سال‌های بعد هم تکرار شد و اعتباری که قرار بود برای اجرای مفاد قانون حمایت از معلولان تخصیص داده شود، بسیار کمتر از چیزی بود که بتواند چنین هدفی را پیگیری کند، اما به هر حال این ردیف از سال ۹۷ در بودجه وجود داشته و برای آن اعتبار تخصیص داده شده تا اینکه امسال به طور کلی حذف شد."

با توجه به گزارش‌های انتشار یافته، اعتراض معلولان جسمی و حرکتی در سال‌های اخیر گسترش یافته است. این اعتراض‌ها مورد حمایت تشکل‌های فعال در زمینهٔ حقوق معلولان و همچنین برخی از کارکنان دلسوز و کارمندان متعهد و مردمی در سازمان بهزیستی بوده است. هر سال به کمبود بودجه اعتراض شده است و حالا معلولان و حامیان آنان باید به حذف این بودجه اعتراض کنند. بهروز مروتی، مدیر کارزار حمایت از معلولان، در گفت‌وگویی با خبرنگار اجتماعی خبرگزاری ایلنا، ۴ بهمن‌ماه سال جاری، در دفاع از حقوق معلولان کشور از جمله گفت: "وقتی تخصیص اعتبار را برعهدهٔ سازمان بهزیستی می‌گذارند، عملاً بودجه قابل ردیابی نیست. بنابراین، حذف ردیف بودجه مساوی با حذف بودجه است. ... همین امروز خرج‌های بی‌موردی در بهزیستی انجام می‌شود و نگرانی ما این است که بودجهٔ مربوط به ما در جایی دیگر خرج شود. در حالی که اگر ردیف بودجه مشخص باشد، بهزیستی نمی‌تواند هر کاری که می‌خواهد با بودجه معلولان انجام دهد." معلولان جسمی و حرکتی در هر فرصت ممکنی در اماکن عمومی حاضر شده و از جمله در مقابل ساختمان بهزیستی و دست به تجمع و اعتراضی زده‌اند تا بتوانند مشکلات و خواست‌های خود را بیان کنند. انجمن دفاع از حقوق معلولان ایران، و همچنین کانون‌های مدافع حقوق انسانی آنان، خواست‌هایی اساسی را مطرح می کنند: جلوگیری از کاهش بودجه معلولان و افزایش آن برای تأمین سطح زندگی عادی از محل بند ب تبصره ۱۵ قانون بودجه، ثابت ماندن هزینه بیمه تکمیلی معلولان، معافیت مالیاتی معلولان بر حقوق و مزد، و بازنشستگی پیش از موعد.

طبق ماده ۲۷ قانون اساسی، دولت مکلف است به افراد دارای معلولیت شدید کمک هزینه معیشتی به‌میزان حداقل دستمزد مصوب سالانه پرداخت کند. به‌گفته آقای مروتی "این ماده پُرهزینه‌ترین مادهٔ این قانون است و چون تا امروز بودجهٔ تخصیص داده شده کم بوده، کسی نتوانسته این حداقل دستمزد سالانه را بگیرد." او همچنین از معطل ماندن اجرای این ماده می‌گوید: "به‌جای این ماده، بهزیستی به ۲۰۰هزار نفر از افراد واجد شرایط ۲۰۰هزار تومان می‌دهد! ببینید جامعه هدفی که ماده ۲۷ شامل حال آنان می‌شود ۶۰۰ هزار نفر هستند و اگر حداقل دستمزد را برای سال بعد با سی درصد افزایش چیزی حدود ۵ میلیون تومان در نظر بگیریم، اعتباری نزدیک به ۳۳هزار میلیارد تومان فقط برای این ماده باید اختصاص داده شود." خانم زهرا معرفت، خبرنگار ایلنا، دراین‌باره می‌نویسد: "قانون حمایت از معلولان بعد از گذشت ۱۹ سال... [که توانست] قابلیت اجرایی پیدا کند، احتمالاً با حذفِ ردیفِ اعتبارش در بودجه همچون سابق بی‌اثر خواهد شد."

حذف بودجهٔ تأمین زندگی و امکانات معلولان در شرایطی صورت می‌گیرد که به دلیل افزایش قیمت‌ها و نرخ تورم وضعیت زندگی دشوارتر شده است. در چنین شرایطی، معلولان کشور رنجی مضاعف متحمل می‌شوند. به گفتهٔ مروتی، "وسایل توان‌بخشی به قدری گران شده که دیگر حتی امکان خرید دست دوم این محصولات برای خیلی از معلولان وجود ندارد و کمک هزینهٔ ناچیز و زمان‌بر بهزیستی هم نمی‌تواند مشکل را حل کند."

چنین است وضع اسفناک بخشی از جامعهٔ ایران که دچار ناتوانی‌های جسمی و حرکتی و ذهنی‌اند. بودجه‌ها هر سال بیش از سال گذشته به فساد، رانت‌خواری، سرکوب، و ترویج خرافه تخصیص می‌یابند و از درآمد ملی کامروا می‌شوند و در مقابل، فشار بر قشرهای محروم جامعه از جمله معلولان افزون‌تر می‌گردد.

زندگی عادی قربانی تورّم و اقتصاد ورشکسته

مرکز آمار ایران نرخ تورم ۱۲ ماههٔ منتهی به دی‌ماه ۱۴۰۱ را در نخستین روز بهمن‌ماه اعلام کرد. بر اساس این اعلام، نرخ تورم سالانه نسبت به دُور مشابه سال قبل ۵۱٫۳ درصد گزارش شده است. افزایش دوبارهٔ نرخ تورم در دی‌ماه سال جاری حکایت از آن دارد که "میانگین هزینهٔ خانوار برای خرید کالا و خدمات در طی ۱۲ ماه ۵۱ درصد افزایش یافته است." در شرایطی که فریاد توده‌های محروم از گرانی افسار گسیخته و رشد سرسام‌آور تورم به آسمان رسیده و کارگران و دیگر زحمتکشان زیر پای غول مهیب گرانی و تورم دست‌وپا می‌زنند، دولت سیزدهم در لایحه بودجه ۱۴۰۲ افزایش فقط ۲۰ درصدی دستمزدها را پیش‌بینی کرده است.

خانوارهای ایرانی در اثر تورم فزاینده به‌طور میانگین ۵۱ درصد بیش‌تر از دی‌ماه ۱۴۰۰ برای خرید یک "مجموعه کالاها و خدمات یکسان" هزینه کرده‌اند. طبق روال ماه‌های قبل، نرخ تورم خوراکی‌ها و آشامیدنی‌ها و دخانیات با افزایش ۳٫۹ درصدی به ۶۹٫۲ درصد رسیده است. تورم قیمت گروه کالاهای غیرخوراکی و خدمات نیز با افزایش ۲٫۳ درصدی به ۴۱٫۲ درصد رسیده است.

بر اساس این گزارش، میانگین تورم نقطه به‌نقطه در روستاها از میزان مشابه آن در شهرها بیش‌تر بوده است. به‌گزارش نشریهٔ ستاره صبح، ۳ بهمن‌ماه ۱۴۰۱، میر کاظمی، رئیس سازمان برنامه و بودجه، گفته است: "روند تورم در سال آینده کاهشی خواهد بود." این درحالی است که صندوق بین‌المللی پول در آخرین ارزیابی‌اش نرخ تورم برای دو سال آینده در ایران را رقمی بیش از ۵۰ درصد پیش‌بینی کرده است. مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی نیز تورم ناشی از اجرای لایحهٔ بودجهٔ ۱۴۰۲ را ۴۰ درصد برآورد کرده است.

سقوط پرشتاب ارزش پول ملی و در نتیجهٔ آن افزایش سرسام‌آور بهای ارزهای خارجی در اقتصاد متکی به واردات ایران، همراه با تضعیف تولید ملی و ناتوانی در تأمین عرضهٔ کافی، از مهم‌ترین عامل‌های تورم تازندهٔ موجود است.

همهٔ این‌ها درحالی است که هزینه‌های نظامی افزایش پیدا می‌کند. بر اساس اطلاعات منتشر شده، هزینه‌های کلان نظامی و نهادهایی سرکوبگر نظیر سپاه پاسداران، پلیس، و دیگر نهادهای انگلی در بودجهٔ سال آینده افزایشی شدید یافته‌اند. تجارت نیوز، ۲۲ دی‌ماه ۱۴۰۱، گزارش داد: "بودجهٔ سپاه پاسداران با افزایش حدود ۶۰ هزار میلیارد تومان به رقم نجومی ۱۱۹٫۴۴۰٫۶۵۷٫۲۰۰٫۰۰۰ تومان رسیده است. بودجهٔ ستاد مشترک ارتش با افزایش ۳۶ درصد به ۴۹ هزار میلیارد تومان رسیده است. بودجه فرماندهی کل انتظامی جمهوری اسلامی، با افزایش ۴۴ درصدی بیش از ۶۲ هزار میلیارد تومان شده است." افزایش برخی از اقلام بودجه با کاهش اقلام دیگر بودجه تأمین می‌شود. برای مثال، بودجهٔ ستاد بحران کشور کاهش داده شده است که حاکی از میزان بی‌اعتنایی مسئولان رژیم به خطرهای مهلکی است که جان و زندگی مردم را تهدید می‌کند.

چنین وضعیتی در تولید ملی و نیاز فزاینده به واردات بیانگر بی‌برنامگی در اقتصادی به‌شدت بیمار است و از بحران اقتصادی‌ای ژرف در کشور حکایت دارد. صنایع کشور وابستگی‌ای چشمگیر به واردات مواد اولیه دارد که به‌سبب تحریم‌ها از یک سو و کاهش ارزش پول ملی و درنتیجه افزایش قیمت ارزهای خارجی از سوی دیگر، به افزایش قیمت کالاهای تولیدی این مواد و به زیان زندگی مردم عادی تمام می‌شود و این تازه درصورتی است که اگر صنایع بتوانند یا بخواهند به کار تولید ادامه دهند. فراهم کردن زمینه برای نجات اقتصاد ملی ورشکستهٔ ایران فقط یک راه دارد. پایان دادن به جمهوری اسلامی و سیطرهٔ سرمایه‌داران زالوصفت و فاسد حامی آن. مبارزه در این راه تعطیل‌بردار نیست. در جمهوری ملی و دموکراتیک آینده، با برنامه‌ریزی‌ای جامع و کارشناسانهٔ برخاسته از نیازها و توانایی‌های ملی به‌لحاظ منابع طبیعی و انسانی، می‌توان پیکر بیمار نظام عقب نگه داشته شدهٔ اقتصاد کشور را بهبود بخشید و مناسبات اقتصادی‌ای عادلانه را در جامعه حاکم کرد. در صورت نیاز، بدون آسیب رساندن به تولید ملی و بر پایهٔ معاملات منصفانهٔ جهانی، کالاها و خدمات را هم می‌توان وارد کرد. این کار از دست حاکمان فاسد و مرتجع جمهوری اسلامی برنمی‌آید. فقط در دولتی ملی و دموکراتیک می‌توان به تحقق چنین اقتصادی امید داشت.

ادامهٔضرورت صف‌آرایی مؤثر نیروهای ...

حمایت علی خامنه‌ای است. شنبهٔ گذشته، روزنامهٔ همشهری مطلبی با عنوان "مکاتبات محرمانه سران سه قوه با دفتر رهبری درباره فروش اموال دولت" منتشر کرد و این اقدام را "یک قدم مهم و اساسی در راستای بهینه‌سازی دارایی‌های دولتی و حرکت در راستای عدالت اجتماعی" قلمداد کرد. گفتنی است که فروش اموال دولتی میراث دورهٔ دوم دولت روحانی است و اکنون فقط مُجری آن تغییر کرده است تا روند اجرای آن تسریع شود.

امروزه، سران "نظام" و دستگاه تبلیغات حکومتی جز ویترینی از آمار ساختگی، دروغ و فریب، و وعده‌ها و ادعاهای توخالی که کسی به آنها اعتنا نمی‌کند، حرف و سخن قابل‌توجهی ندارند. برای مثال، هفتهٔ گذشته راه‌حل پیشنهادی رئیس‌جمهور ولایی در مورد بحران‌های در هم تنیدهٔ کشور این بود: "نماز یکی از راه‌های مهم حفظ جامعه در مقابل آسیب‌های اجتماعی به‌شمار می‌رود که در اصلاح نظام اداری، اقتصادی، و اجتماعی تأثیرگذار است." ایدهٔ "حکمرانی نو" منتسب به محمدباقر قالیباف، در واکنشی ترس‌آلود به خیزش‌های اعتراضی اخیر، نیز چند هفته پیش با آب‌وتاب در رسانه‌های مجاز طرح شد، که اکنون عملاً فراموش شده است و حتی خود او هم آن "ایدهٔ داهیانه" را جدّی نمی‌گیرد.

موضوع دیگری که در چند سال گذشته در خیزش‌های اعتراضی و طرح خواست‌های مبرم سیاسی-اقتصادی-اجتماعی مردم دیده شد این بود که برخورد اکثر مردم در ایران به طیف راست‌گرای اپوزیسیون و چهره‌های رسانه‌یی این جریان، آن چیزی نیست که در رسانه‌های مُبلّغ آنها با اغراق و جنجال نشان داده می‌شود. رخدادهای دو هفتهٔ گذشته نشان داد که با توسل به تاریخ‌نویسی جعلی در مورد "دوران طلایی حکومت پهلوی"، سخنوری‌های نمایشی و اغلب بی‌محتوای رضا پهلوی، توفان رسانه‌یی و هشتگ‌پرانی، لابیگری و عکس گرفتن در کنار رهبران کشورهای خارجی، یا حضور در نشست امنیتی هالیفکس و مجمع اقتصادی جهان در داووس به‌منظور آلترناتیوسازی و رهبرتراشی، نمی‌توان از خیزش توده‌های جان به لب رسیدهٔ ایران استفادهٔ ابزاری کرد. توسعهٔ دموکراتیک در ایران در صد سال گذشته از مداخلهٔ قدرت‌های غربی و به قدرت نشاندن "رهبران" مطلوب آنها ضربه‌های سنگینی خورده است. حکومت مطلوب برای آیندهٔ ایران، به‌نمایندگی از اکثریت مردم و در خدمت اکثریت مردم، نمی‌تواند به اتکای دولت‌های خارجی، و بدون توجه به رابطهٔ تنگاتنگ و حساس بین تغییرهای بنیادین در روبنای سیاسی و زیربنای اقتصادی، شکل بگیرد و جایگزین حکومت ولایی کنونی گردد.

یکی از درس‌ها و تجربه‌های پُرهزینه ولی ارزندهٔ روند انقلاب بهمن ۵۷ ضرورت تنظیم و ارائهٔ برنامه‌ای عملی است که مبارزه در راه تغییرهای دموکراتیک، حفظ حاکمیت ملی، و عدالت اجتماعی را هم‌زمان در دستور کار قرار دهد. تحولات سال‌های اول بعد از انقلاب نشان داد که در غیاب فقط یکی از این سه عامل به‌هم‌پیوسته، امکان ایجاد آلترناتیو مترقی برای هدایت کردن کشور به سمت دگرگونی‌های بنیادین ملی-دموکراتیک از بین خواهد رفت.

حزب تودهٔ ایران معتقد است که کشور ما، به‌ویژه پس از اعتراض‌های گستردهٔ اخیر با شعار محوری "زن، زندگی، آزادی"، در وضعیت جدیدی قرار گرفته است که ویژگی‌های عمدهٔ آن را از چند جنبه می‌توان بررسی کرد:

۱) جامعه وارد مرحلهٔ "اعتراض‌های دائمی" شده و حکومت نیز در حالت "ترس دائمی از مردم" قرار گرفته است. این کنش و واکنش بازگشت‌ناپذیر بین مردم و دیکتاتوری حاکم از جمله عوامل اصلی تعیین‌کنندهٔ تحولات آتی کشور خواهد بود، زیرا چشم‌انداز قابل‌توجهی حتی برای مدیریت کردن نسبی و موقتی بحران‌های عمیق و چندوجهی کنونی دیده نمی‌شود.

۲) برای بخش فزاینده‌ای از جامعه مشخص شده است که برون‌رفت از بحران‌های عمیق و چندوجهی، و به‌ویژه ایجاد تغییر اساسی مطلوب در وضعیت معیشتی اکثریت زحمتکش کشور، فقط از راه مبارزهٔ مستقیم با کل حکومت مذهبی امکان‌پذیر است. به عبارت دیگر، بخش بزرگی از جامعه از تابوها و خط قرمزهای سیاسی در مقابله با حکومت مذهبی عبور کرده است.

جامعه وارد مرحلهٔ "اعتراض‌های دائمی" شده و حکومت نیز در حالت "ترس دائمی از مردم" قرار گرفته است. این کنش و واکنش بازگشت‌ناپذیر بین مردم و دیکتاتوری حاکم از جمله عوامل اصلی تعیین‌کنندهٔ تحولات آتی کشور خواهد بود، زیرا چشم‌انداز قابل‌توجهی حتی برای مدیریت کردن نسبی و موقتی بحران‌های عمیق و چندوجهی کنونی دیده نمی‌شود.

برای بخش فزاینده‌ای از جامعه مشخص شده است که برون‌رفت از بحران‌های عمیق و چندوجهی، و به‌ویژه ایجاد تغییر اساسی مطلوب در وضعیت معیشتی اکثریت زحمتکش کشور، فقط از راه مبارزهٔ مستقیم با کل حکومت مذهبی امکان‌پذیر است. به عبارت دیگر، بخش بزرگی از جامعه از تابوها و خط قرمزهای سیاسی در مقابله با حکومت مذهبی عبور کرده است.

۳) دولت‌های قدرتمند غربی، تا زمانی که آلترناتیو سیاسی "کارآمد" و "قابل اتکا" برای آنها وجود نداشته باشد، رابطه‌شان را با جمهوری اسلامی ایران قطع نخواهند کرد و در مسیر "براندازی" آن قدم برنخواهند داشت. استقبال نکردن کشورهای اروپایی از خواست اخراج دیپلمات‌های جمهوری اسلامی ایران، یا خودداری‌شان از قرار دادن کل سپاه پاسداران در فهرست سازمان‌های تروریستی، مؤید همین واقعیت است. بنابراین، برنامه‌های بخش غیردموکراتیک و غیرمردمی اپوزیسیون، که چشم امید به دولت‌های غربی دارد، فعلاً با شکست مواجه شده است. این بخش متشکل از سلطنت‌طلبان و رسانه‌ها و چهره‌های رسانه‌یی پشتیبان آنان است که منتظر حمایت گستردهٔ غرب از پروژهٔ "رهبرتراشی"، به‌ویژه بر گرد رضا پهلوی، و به نتیجه رسیدن آن بوده‌اند. البته نباید از نظر دور داشت که دولت‌های غربی، و در رأس آنها آمریکا، در مذاکره و بده‌بستان با جمهوری اسلامی ایران، از این "اپوزیسیون" مخرّب و تفرقه‌انداز و دل‌بسته به قدرت‌های غربی، از جمله "سازمان مجاهدین خلق ایران" که اجرای برنامه‌های خاصی را به عهده دارد، به عنوان اهرم فشار استفادهٔ ابزاری می‌کنند. به‌علاوه، شواهد و تحولات اخیر نشان می‌دهد که تلاش برای "جلب حمایت" دولت‌ها و محافل امپریالیستی، زیر پوشش "دفاع از حقوق بشر"، کمکی به مبارزهٔ ضدّدیکتاتوری نکرده و برعکس، دستگاه تبلیغات امنیتی-رسانه‌یی جمهوری اسلامی ایران از آن به سود خود بهره‌برداری کرده است.

۴) بی‌اعتبار شدن سران "نظام" و در رأس آنها شخص خامنه‌ای در نزد مردم ایران، به‌ویژه در خیزش‌های اخیر، از یک سو، و از سوی دیگر، بی‌اعتنایی اکثریت قاطع ایرانیان به کمپین "من وکالت می‌دهم" و ابراز انتقادهای بجا و وسیع در داخل ایران در مورد این اقدام غیردموکراتیک و انحصارطلبانه، بیانگر این واقعیت مهم است که در ذهن جامعهٔ آزادی‌خواه و عدالت‌طلب ایران تغییری شایان توجه در نفی فردگرایی و دیکتاتوری فردی در حال شکل‌گیری است. بخش بزرگی از افکار عمومی به‌خوبی متوجه همسانی عامدانه بین ترفند "من وکالت می‌دهم" به رضا پهلوی و امر شرعی "بیعت با ولی فقیه" شده و مخالفت خود را با ادامهٔ دور باطل دیکتاتوری فردی و حکومت‌های انحصارطلب و غیردموکراتیک نشان داده است.

۵) بخش وسیعی از افکار عمومی آگاه و ترقی‌خواه جهان، شامل نیروهای سیاسی مردمی و نهادهای مدنی که حمایت بین‌المللی‌شان از جنبش مردمی ایران می‌تواند اثر تعیین‌کننده‌ای به سود جنبش داشته باشد، اکنون به ماهیت ضدّمردمی ایدئولوژی "اسلام سیاسی" و عملکرد آن در ایران پی برده است. از این رو، جمهوری اسلامی ایران دیگر نمی‌تواند سیاست خارجی ورشکسته و ضدملی‌اش را با شعارهای جعلی در زیر پرچم مبارزه با "استکبار جهانی" یا حتی "امپریالیسم" بزک کند.

ویژگی‌های پیش‌گفته در مورد وضعیت مشخص جدیدی که کشور ما در آن قرار دارد می‌تواند پیش‌زمینهٔ مناسبی برای تحلیل اوضاع و تبادل‌نظر بین نیروهای سیاسی کشور باشد. به نظر ما، این ویژگی‌ها می‌تواند به شکل‌گیری فصل مشترکی برای همکاری مبارزاتی و توافق بر سر برنامهٔ حداقل بین حزب‌ها و سازمان‌های سیاسی مترقی و دموکراتیک کمک کند. خیزش‌های اعتراضی چند سال گذشته، و برآمد آنها در رسیدن به هدف نهایی عبور از دیکتاتوری، نشان‌دهندهٔ این حقیقت است که در نبود نهادی متشکل، با برنامه‌ای حداقلی که مبارزهٔ مشترک ضّددیکتاتوری را به‌طور هدفمند و هماهنگ هدایت کند، نمی‌توان توازن نیروها را در داخل کشور به زیان دیکتاتوری حاکم تغییر داد.

ما معتقدیم که در وضعیت مشخص جدید، نیروهای ترقی‌خواه چپ نقشی ویژه و محوری در سازمان‌دهی و تدارک پیکار ضدّدیکتاتوری بر عهده دارند. به سخن دیگر، ارتقای سطح مبارزه برای رهایی از وضعیت بحرانی کنونی و بهبود زندگی اکثریت مردم، یعنی کارگران و دیگر زحمتکشان،

ادامه در صفحه ۳

ادامهٔ آیا می‌توان «چپ »بود و با «سلطنت طلبان »...

مخرب و علاج‌ناپذیر اقتصادی و تشدید محرومیت بیش‌ازپیش میلیون‌ها خانوادهٔ ایرانی در همایش‌هایی اعتراضی به خیابان آمده‌اند.

در دورانی که زنان، جوانان، و دانشجویان دلیر میهن ما شجاعانه در خیابان‌های کشور در مقابل گزمگان استبداد می‌رزمیدند، صدها کشته، زخمی، و هزاران اسیر هزینه می‌کردند، رسانه‌های وابسته به امپریالیسم آمریکا، دولت انگلیس، پول‌بگیران از عربستان سعودی و دولت نژادپرست اسرائیل تلاش می‌کردند با مهندسی‌های رسانه‌ای این خیزش ملی مردم ایران را حرکتی وانمود سازند در راستای برگرداندن سلطنت پوسیدهٔ پهلوی که ساختاری قرون‌وسطایی و استبدادی و حتی به‌دور از روش‌های حکومت‌مداری سرمایه‌داری در قرن بیست‌ویکم است. پیام‌های پی در پی و بی‌محتوای رضا پهلوی، مانورهای توئیتری شماری سلبرتی که معلوم نیست چگونه نقشی قرار است در جنبش مردمی ایران داشته باشند، و سپس کارزار مضحک "وکالت" دادن به رضا پهلوی برای مذاکره با اربابانش در واشنگتن و لندن و تعیین تکلیف کردن برای آیندهٔ ایران ادامهٔ همان تبلیغات مبتذل و همان مهندسی‌های رسانه‌ای بوده‌اند که شبکه‌های خبری‌ای چون ایران انترنشنال، بی‌بی‌سی فارسی، صدای آمریکا، صدای اسرائیل، و کانال تلویزیونی "من و تو" برای منحرف کردن این خیزش عظیم ملی و مترقی میهن ما تدارک دیده بودند و همچنان در این مسیر تلاش تبلیغاتی می‌کنند. در این میان تأمل‌پذیر و پرسش‌برانگیز عملکرد و احیاناً برخی موضع‌گیری‌های نیروهای مدعی "چپ" بودن در کنار این مهندسی‌های رسانه‌ای نیروهای راست و وابسته به امپریالیسم است.

اگرچه هیچ نیرو، سازمان یا حزب چپی علناً از موضع‌های رضا پهلوی دفاع نکرده است و هر از گاهی اطلاعیه‌هایی هم در نکوهش تلاش های این شخص به‌خاطر موج سواری‌اش و قصدش برای "رهبر" جنبش مردمی شدن صادر شده است، ولی با این‌وجود برخی اظهارنظرها و عملکردهای شماری از مسئولان و وابستگان به نیروها و سازمان‌های چپ در زمینهٔ روابط این نیروها با "شورای گذار" و با سلطنت‌طلبان و این نظر که: "باید با همهٔ این نیروها گفتگو" کرد تا بتوان به: "هماهنگی مبارزاتی" رسید، پرسش‌هایی برانگیخته که اشاره به آن‌ها و تأمل کردن درباره‌شان ضروری است.

به‌عنوان نمونه، بهزاد کریمی در مطلبی با عنوان: "انتظارات برای پیشرفت جنبش! (بخش اول)؛ پیشنهاد یک جمهوریخواه به آقای رضا پهلوی" که دوشنبه ۲۱ آذرماه ۱۴۰۱ در سایت "اخبار روز" منتشر شده است، ازجمله می نویسد: "جدا از بخش چپ جمهوری‌خواهان که بر سر رشته مسایل کلان اقتصادی و اجتماعی در تقابل برنامه‌ای با پادشاهی‌خواهان قرار دارد، اما این دو جریان در مبارزه سیاسی گذر از جمهوری اسلامی به دمکراسی، نه دشمن همدیگر بل رقیب سیاسی یکدیگرند. هم از اینرو، اینان نیازمند پیشبرد گفتگو با هم‌اند تا بتوانند به هماهنگی مبارزاتی حول گذار دمکراتیک از جمهوری اسلامی به دمکراسی دست یابند که ضرورت سیاسی ایران کنونی است"، و در بیانیه‌ای که در روزهای اخیر با عنوان: "بیانیه جمعی از تشکل‌های جمهوری‌خواه سکولاردمکرات پیرامون رهبری جمعی و متکثر" و با امضای "اتحاد جمهوری‌خواهان ایران"، "حزب چپ ایران (فدائیان خلق) "، "سازمان‌های جبهه ملی ایران در خارج از کشور"، "جبهه ملی ایران- اروپا"، "همبستگی جمهوری‌خواهان ایران" منتشر شده است، که به‌نظر می‌رسد پاسخی است به کارزار وکالت خواهی رضا پهلوی ازجمله در آن می‌خوانیم: "به‌باور امضاکنندگان این بیانیه، شرایط ایران هنوز در مرحله‌ای نیست که بتوان برای آن به‌صورت انتزاعی، بریده از متن واقعیت میدانی، اراده‌گرایانه و آرزواندیشانه اقدام به تعیین رهبری دوره گذار کرد... در این راستا از دیگر گرایش‌های دمکراسی‌خواه نیز دعوت می‌کنیم تا آنها نیز به سمت انسجام و هماهنگی درون جریانی حرکت کنند تا در نهایت نمایندگان گرایش‌های منجسم و هماهنگ‌شده اپوزیسیون دمکرات با هم بر سر اهداف، قواعد و اصول فعالیت و هماهنگی‌ها با رعایت تمایزها در دوره منتهی به گذار توافق کنند. تنها در این شرایط است که به صورت واقعی و غیر شعاری هم‌افزایی نیروها حاصل شده، بحث‌های اختلاف‌برانگیز کنار رفته و امیدواری ماندگار

صحنه‌ی بازسازی‌شده‌ی کشتار بیژن جزنی و ...

به‌دست می‌آید. ..."

این بیانیه نه اشاره‌ای به کارزار وکالت خواهی رضا پهلوی دارد و نه روشن می‌کند که منظورش از "اپوزیسیون دموکرات" چه نیروهایی هستند. البته باید به این نکته هم اشاره کرد که قبل از این بیانیهٔ جمعی از تشکل‌های جمهوری‌خواه سکولاردمکرات، هیئت سیاسی حزب چپ ایران (فدائیان خلق) در بیانیه‌ای حرکت رضا پهلوی در زمینه وکالت دهی را عملی "غیردموکراتیک و اتحادشکنانه" اعلام کرده بود. اما روشن نیست که منظور هیئت سیاسی حزب چپ ایران (فدائیان خلق) از"اتحاد شکنیِ" رضا پهلوی در رابطهٔ این شخص با چه کسانی یا با چه نیروهایی است.

نکتهٔ دیگری هم که باید به آن توجه داشت موضع‌گیری نسبت به تلاش سلطنت‌طلبان و همچنین مجاهدین خلق برای دخالت دادن کشورهای امپریالیستی و ارتجاعی منطقه در امور داخلی ایران است، تلاشی دیرینه که نه‌تنها در راستای مبارزهٔ جنبش مردمی ایران علیه دیکتاتوری حاکم نیست، بلکه به‌ضرر منافع ملی میهن ما و تلاش برای استقرار جمهوری‌ای ملی و دموکراتیک در ایران است. از کارزار تقاضا برای اخراج سفیران دولت ایران از کشورهای اروپایی گرفته تا تظاهرات استراسبورگ در مقابل پارلمان اروپا و تقاضا برای وارد کردن نام سپاه پاسداران در لیست سازمان‌های تروریستی (که حزب چپ ایران- فدائیان خلق- نیز از این تقاضا حمایت کرد) در این زمره از دخالت دادن کشورهای امپریالیستی در امور داخلی ایران و توجه‌برانگیز است: در اینکه سپاه پاسداران رژیم و نیروهای وابسته به آن مثل بسیج ابزار اصلی سرکوب خونین جنبش‌های مردمی در دهه‌های اخیر بوده است و در اینکه در حفظ ساختار استبدادی کنونی نقشی اساسی دارد هیچ شک و شبهه‌ای وجود ندارد. حزب ما هم در برنامه و هم در "منشور آزادی"ای که در سال ۱۳۷۳ منتشر کرد خواهان انحلال فوری این دستگاه سرکوب، جنایت، و خونریزی حاکمان کنونی شد و همچنان بر این نظر است. موضوع اساسی این است که خواست‌هایی از این دست برای دخالت در امور داخلی ایران ازجمله تقاضای "تشدید تحریم"های اقتصادی علیه ایران، که سال‌هاست از سوی رضا پهلوی و مجاهدین خلق تجویز می‌شود، تأثیرهای زیان‌بارش مشکل‌های معیشتی و بهداشتی‌ای که میلیون‌ها تن از مردم میهن ما و زحمتکشان در آن‌ها دست‌وپا می‌زنند را بیش‌ازپیش شدت بخشیده است و مزید بر علت فقر و محرومیت توده‌های میلیونی مردم ما شده است که اساساً زائیدهٔ سیاست‌های نولیبرالی رژیم یعنی همان سیاست‌های اقتصادی‌ای‌اند که امثال رضا پهلوی‌ها و مجاهدین طرفدارش هستند. سپاه پاسداران نیرویی سرکوبگر و در شکنجه، آزار، و ترور دگراندیشان درگیر بوده و هست و همین "سپاه پاسداران" بود که در حملهٔ سراسری به حزب تودهٔ ایران ودستگیری هزاران عضو و هوادار حزب در سال ۱۳۶۱ و سپس شکنجه و اعدام صدها تن از رهبران، کادرها، هواداران، و اعضای حزب ما نقشی تعیین کننده داشت. ما معتقدیم و اثبات هم شده است که در کنار سپاه پاسداران بسیاری از نیروهای امنیتی کشورهای امپریالیستی ازجمله سازمان سیا، دستگاه‌های امنیتی دولت‌های بریتانیا و اسرائیل و عربستان نیز در شمار نیروهای تروریستی‌ای هستند که سال‌هاست- بنابه اسناد منتشر شده حتی در خود این کشورها- در ترور، به‌راه انداختن کودتا، سرکوب مبارزات مردمی، دخالت‌های نظامی‌سیاسی در امور دیگر کشورها

ادامهٔ آیا می‌توان «چپ »بود و با «سلطنت طلبان »...

ازجمله در میهن ما نقشی فوق‌العاده ضد مردمی و اساساً مخرب داشته‌اند.

جنبش مردمی، سلطنت‌طلبان، و نیروهای چپ

اگر به خیزش‌های مردمی دهه‌های اخیر برضد حکومت جمهوری اسلامی نگاه دقیقی بیندازیم چند نکتهٔ کلیدی روشن می‌شوند:

اول اینکه، در تمامی این خیزش‌ها از اعتراض‌های میلیونی سال ۸۸ گرفته تا جنبش مردمی‌ای که در شهریورماه ۱۴۰۱ آغاز شد و هنوز هم ادامه دارد و بر پایهٔ ارزیابی‌هایی مفصل و جدا از ماهیت، خواست‌ها، و ترکیب نیروهای حاضر و مبارز در این جنبش‌ها، خواستی در هیچ‌کدام‌شان برای بازگرداندن سلطنت مطرح نبوده و همچنان نیست. شعار "مرگ بر ستمگر، نه شاه می خواهیم، نه رهبر"، تبلور روشنی از این واقعیت است. بنابراین بر خلاف تصورهای خام مطرح شده دربارهٔ پایگاه اجتماعی سلطنت‌طلبی باید گفت که طرح شدن آن از سوی همان مهندسی‌های رسانه‌ای-خبری‌ای بوده است که بنگاه‌های تبلیغاتی امپریالیستی تدارک دیده‌اند و دنبال می‌کنند.

دوم اینکه، خواست‌های اساسی جنبش‌های اعتراضی مردم در دهه‌های اخیر کلاً بر دو محور عمدهٔ طرد حکومت‌مداری قرون‌وسطایی و استبدادی حاکمان کنونی و همراه با آن طرد سیاست‌های اقتصادی‌اجتماعی حاکمیت خصوصاً سیاست‌های ضد انسانی و زن‌ستیزانهٔ آن و اقتصاد نولیبرالی‌اش بوده‌اند که حکومت ایران مشابه دیگر کشورهای سرمایه‌داری درحال توسعه، با توصیه صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی اجرا کرده است. نتیجهٔ این اقتصاد، فقر و محرومیت ده‌ها میلیون ایرانی، بیکاری مزمن، از بین رفتن زیرساختار تولیدی، و سلطهٔ شیوهٔ اقتصادی‌ای انگلی- دلالی- تک‌محصولی متکی بر درآمد نفت بوده است. این ساختار درواقع عیناً همان ساختار فاسد و ضد مردمی اقتصادی‌ای است که زحمتکشان ایران در دوران حکومت پهلوی شاهد اجرا و تبعات آن بودند و ازجمله علت‌های اساسی انقلاب بهمن بود.

سوم اینکه، طرفداران سلطنت چهره‌هایی ناشناخته با کارنامه‌هایی ناروشن در سپهر سیاسی میهن ما نیستند. این طرفداران بازگشت سلطنت و حکومت استبدادی‌پلیسی "حزب" ایران‌شمول "رستاخیز" (یا حزب فقط رستاخیز که ترجمان حزب فقط حزب الله حاکمان کنونی با کمی تغییر است) غارتگران منافع ملی میهن ما در خدمت اربابان‌شان در واشنگتن، لندن، و ریاض هستند. برخلاف ادعاهای مدافعان سلطنت، کمتر حکومتی در تاریخ معاصر میهن ما می‌توان یافت که مانند پهلوی‌ها این‌چنین منافع ملی ایران را برباده داده باشند و در نوکری بی‌چون‌وچرای کشورهای خارجی عمل کرده باشند.

چهارم اینکه، برای سلطنت‌طلب‌ها، مجاهدین، و همهٔ نیروهای خواهان برپایی نوع دیگری از دیکتاتوری، آزادی و دموکراسی شعارهایی بی‌معنی و دست‌وپاگیری هستند که تنها در وضعیتی مانند اوضاع‌واحوال کنونی و رشد جنبش مردمی برای عوام‌فریبی از سوی آن‌ها مطرح می‌شوند. همان‌طور که عملکرد شاه و ساواکش مکرر نشان داد در چارچوب نظری و عملی آن‌ها تنها "چپ خوب" چپ زندانی، چپ مرده یا چپ بدون ایدئولوژی و بی‌هویت است. بنابراین روشن نیست که چگونه ممکن است با نیروهایی که طی صد سال گذشته در جهت نابودی اندیشه‌های چپ، ملی، دموکراتیک و مترقی در ایران تلاش کرده‌اند همکاری و ائتلاف کرد؟

اخیراً در "خبرنامه گویا" که این روزها بیش‌ازپیش در مقام پایگاه خبری تبلیغاتی طرفداران رضا پهلوی فعالیت می‌کند مقاله‌ای به‌نام: "مارکسیست‌های جهان، مُتحد شوید!" (ویژه‌نامه خبرنامه گویا) به‌قلم عرفان قانعی‌فرد، سلطنت‌طلبی که کارنامه‌ای مشحون از جعل اسناد و دروغ دارد (از جمله انتشار خاطرات دروغین جلال طالبانی که رسماً از طرف دفتر جلال طالبانی بر آن تکذیبه صادر شد) منتشر شد که دربردارندهٔ نکته‌هایی جالب دربارهٔ طرز تفکر طرفداران رضا پهلوی است. در این مقاله ازجمله می‌خوانیم: "مارکسیسم (Marxism)یک مرض مزمن می‌باشد، مثل مرض هرپیز که تا آخر عمر با مبتلا می‌ماند و هیچ راه علاجی هم ندارد. این بیماری مهلک و بلای خانمانسوز، تا روز مرگ، بیمار را همراهی می‌کند و دست از سر او برنمی‌دارد... از زمان رضا شاه کبیر و گروه ۵۳ نفر و بعداً حزب توده در زمان مصدق السلطنه و تروریسمی که این ایدئولوژی مخرب و ویرانگر در سالهای ۴۰ و ۵۰ به ایران آورد، مارکسیسم و صادرکننده آن- دولت شوروی سابق و یا روسیه فعلی- جز فلاکت و بدبختی و محنت و نکبت، چیز دیگری برای ملت ما به همراه نداشته است." و در ادامه می‌خوانیم: "مبتلایان به مرض مارکسیسم فقط دشمنی با امپریالیسم آمریکا و سلسله ایران ساز پهلوی را می شناسند. هر گونه همکاری و همیاری-به اصطلاح رایج : ائتلاف و اتحاد - با این نمک نشناسان وطن فروش، نهایت ساده لوحی و حماقت محض می باشد. برای سرنگونی رژیم خامنه ای، احتیاجی به کمک و اتحاد با چپول ها نیست"

[نگاه کنید به: https://news.gooya.com/2023/01/post-72570.php]

نمی‌توان چپ و مدعی بود که در راه آرمان‌های محرومان و زحمتکشان و نجات بشریت از نظام سرمایه‌داری انحصاری مبارزه می‌کنیم و درعین‌حال تصور کرد که اتحاد و ائتلاف با نیروهایی که دقیقاً خلاف این خواست‌ها را دارند امکان‌پذیر است. ائتلاف سیاسی و اتحاد عمل چارچوب‌هایی معین و الزام‌هایی دارد که اساس آن باید بر برنامه‌های سیاسی‌ای حداقلی و مشترک استوار باشد. نمی‌توان مدعی شد که ما در مبارزه با دیکتاتوری می‌توانیم با کسانی که جایگزین کردن نوع دیکتاتوری کنونی کشورمان با نوع سلطنتی‌اش را خواهان‌اند همراه شد به‌این دلیل که خواهان و معتقد به "تکثر" گرایی هستیم. مقولهٔ آزادی حزب‌ها و نیروهای سیاسی در فردای استقرار ایرانی آزاد و دموکراتیک از مقولهٔ همکاری و ائتلاف با نیروهایی که به آزادی، دموکراسی، و آزادی حزب‌ها حتی از نوع رایج آن در کشورهای غربی هیچ اعتقادی ندارند جداست. حزب تودهٔ ایران همچنان که در طول دهه‌های اخیر تأکید کرده است و در برنامهٔ مصوب هفتمین کنگره اش در سند "منشوری برای اتحادعمل و آزادی ایران از چنگال دیکتاتوری" نیز به آن اشاره کرده و معتقد است: "باید با روشنی پیرامون گذار از جمهوری اسلامی و حرکت به سمت برپایی یک جمهوری ملی و دموکراتیک تمام توان و تلاش خود را به‌کار گرفت. حزب تودهٔ ایران همواره بر ضرورتِ اتحادِعمل، وحدت و همکاری حزب‌ها و سازمان‌ها و شخصیت‌های ترقی‌خواه و ملّی، انقلابی و آزادی‌خواه میهن در قالبِ جبهه‌ای واحد به هدفِ برچیدنِ حکومت دیکتاتوری ولایی پافشاری و تأکید" کرده است. نه طرفداران سلطنت‌طلب و نه سازمان مجاهدین خلق در چارچوب خصوصیت‌هایی که در سند "منشوری برای اتحادعمل و آزادی ایران از چنگال دیکتاتوری" به آن‌ها اشاره می‌شود قرار ندارند. تلاش برای ائتلاف و همکاری با آن‌ها تنها به تضعیف اتحاد ضروری بین نیروهای مترقی و آزادی‌خواه کشور و خصوصاً نیروهای چپ در حکم یکی از ستون‌های اساسی این اتحادِ عمل می‌انجامد و به‌زیان اعتبار نیروهایی منجر خواهد شد که در راه رهایی میهن گام برمی‌دارند.

برای سلطنت‌طلب‌ها، مجاهدین، و همهٔ نیروهای خواهان برپایی نوع دیگری از دیکتاتوری، آزادی و دموکراسی شعارهایی بی‌معنی و دست‌وپاگیری هستند که تنها در وضعیتی مانند اوضاع‌واحوال کنونی و رشد جنبش مردمی برای عوام‌فریبی از سوی آن‌ها مطرح می‌شوند. همان‌طور که عملکرد شاه و ساواکش مکرر نشان داد در چارچوب نظری و عملی آن‌ها تنها "چپ خوب" چپ زندانی، چپ مرده یا چپ بدون ایدئولوژی و بی‌هویت است. بنابراین روشن نیست که چگونه ممکن است با نیروهایی که طی صد سال گذشته در جهت نابودی اندیشه‌های چپ، ملی، دموکراتیک و مترقی در ایران تلاش کرده‌اند همکاری و ائتلاف کرد؟

رکود اقتصادی قریب‌الوقوع جهانی

پرابهات پاتنایک

کریستالینا جئورجیوا، مدیرعامل صندوق جهانی پول، اکنون آشکارا اعتراف کرده است که کاهش رشد اقتصاد جهانی در سال ۲۰۲۳ به‌اندازه‌ای خواهد بود که کاهش یک سوم تولید ناخالص داخلی در جهان را موجب خواهد شد. دلیل این امر کاهش رشد اقتصادی سه قدرت بزرگ اقتصادی جهان: ایالات متحده، اتحادیهٔ اروپا، و چین است. یک دلیل دیگر برای این کاهش در چین افزایش شیوع دوبارهٔ کووید است. جئورجیوا معتقد است که در میان این سه کشور ایالات متحده به‌دلیل انعطاف پذیری بازار کار خود، عملکردی نسبتاً بهتر نسبت به دو کشور دیگر خواهد داشت و درواقع امیدی برای کل اقتصاد جهانی به‌شمار می‌آید.

دو نکتهٔ جالب در اظهارات جئورجیوا وجود دارد. نخست این که بهترین چشم‌انداز برای اقتصاد جهانی امروز که حتی صندوق بین‌المللی پول نیز به‌طورضمنی قبول می‌کند این است که درآمد کارگران در ایالات متحده کاهش شدید نیابد. برای نهادی که به‌طورسیستماتیک از کاهش دستمزدها چه در قالب درآمدهای کلی و چه در دستمزدهای ثابت، از سیاست‌های تثبیت و تعدیل ساختاری خود همچون بخشی اساسی از این سیاست حمایت می کند، این هرچند مسرت‌بخش، اما اعترافی شگفت‌انگیز است. البته، بسیاری استدلال می‌کنند که جئورجیوا انعطاف‌پذیری بازار کار ایالات متحده را نتیجهٔ عملکرد اقتصادی ایالات متحده و نه دلیلی برای آن می‌داند. ولی با این که او آن را یک "نعمت" می‌خواند (البته به‌دلایلی که به‌زودی خواهیم دید این تنها نعمت نیست) شکی نیست که نقش تعیین کنندهٔ دستمزد کارگران را نیز به‌رسمیت می‌شناسد.

برخی ممکن است ادعا کنند که سیاست‌های تثبیت ساختاری صندوق بین‌المللی پول معمولاً برای اقتصادهایی است که در بحران‌اند. این سیاست‌ها به‌عنوان ابزاری برای غلبه بر چنین بحران‌هایی است و نه همچون نسخه‌ای شفابخش برای رشد اقتصادی. بنابراین تصور چنین تغییری در خط‌مشی صندوق بین‌المللی پول در این زمینه بی‌اساس است. ولی آنچه که اکنون صندوق بین‌المللی پول می‌گوید مطمئناً با آنچه که معمولاً می‌گوید مغایرت دارد و درواقع پذیرفتن این موضوع است که بازار کار انعطاف‌پذیر در ایالات متحده برای رشد اقتصادی سودمند است. حال این سؤال مطرح می‌شود که چرا سایر اقتصادها نباید حتی در شرایط بحرانی برای داشتن بازارهای کار انعطاف‌پذیر تلاش کنند و بحران‌های خود را از روش‌های مستقیم مانند کنترل بر واردات و بهای کالاها حل کنند؟ پذیرفتن این امر که انعطاف‌پذیری بازار کار ایالات متحده برای اقتصاد این کشور و درنتیجه برای کل اقتصاد جهانی می‌تواند مفید باشد اساساً با سیاست‌های کلی صندوق بین‌المللی پول، لااقل در دوران نولیبرالیستی کنونی، در تضاد است. دومین نکتهٔ جالب در اظهارات جئورجیوا این است که او درعین‌حال که بازار کار انعطاف‌پذیر را برای رشد اقتصادی ایالات متحده مفید می‌داند، آن را موجب بالا نگاه داشتن نرخ تورم نیز می‌داند که خود به افزایش بیشتر نرخ بهره از سوی بانک مرکزی منجر می‌شود. این به‌دنبال خود دو پیامد دارد. نخست، اینکه نرخ رشد اقتصادی ایالات متحده، درحالی که درحال حاضر کم‌تر تحت تأثیر آن قرار می‌گیرد، به‌ناچار در ماه‌های آینده با افزایش نرخ بهره محدود خواهد شد. بنابراین، عملکرد نسبتاً بهتر ایالات متحده در سال ۲۰۲۳ پدیده ای نیست که در طولانی مدت ادامه یابد. از آنجایی که هر گونه عملکرد ضعیف ایالات متحده تأثیری نامطلوب بر کل اقتصاد جهانی خواهد داشت، این به‌معنای بدتر شدن رکود جهانی در ماه‌های آینده است، مگر اینکه وضعیت کووید در چین به‌طورچشمگیر بهبود یابد. به‌عبارت دیگر، می‌توان گفت حتی اگر در سال ۲۰۲۳ تنها یک‌سوم اقتصاد جهان با رکود مواجه شود، بخش بزرگ‌تری پس از آن قربانی رکود خواهد شد. این قطعاً بدترین پیش‌بینی‌ای است که دربارهٔ چشم‌انداز سرمایه‌داری جهانی در مقطع کنونی از سوی سخنگویان اصلی آن انجام شده است.

بانک جهانی نیز هشدار داده است که یک رکود سخت اقتصادی در انتظار جهان سرمایه‌داری است و به‌ویژه از پیامدهای آن برای اقتصادهای جهان سوم گفته است. در سپتامبر ۲۰۲۲/ مرداد- شهریور ۱۴۰۱، بانک جهانی با انتشار مقاله‌ای اعلام کرد انتظار دارد رشد اقتصاد جهانی در سال ۲۰۲۳ ، ۹/۱ درصد باشد. هم صندوق بین‌المللی پول و هم بانک جهانی این رکود اقتصادی قریب‌الوقوع را در درجه نخست به جنگ اوکراین و تورم ناشی از آن نسبت می‌دهند (و به همه‌گیری کووید نیز اشاره می‌کنند).

افزایش نرخ بهره در همه جا، به‌منظور رویارویی با این تورم، زمینه‌ساز خطر فعلی رکود اقتصادی است. این نهادها هیچ مشکلی را که ناشی از نظام اقتصاد نولیبرالی است و زمینه‌ساز این بحران می‌تواند باشد به‌رسمیت نمی‌شناسند.

این تحلیل پیش از هر چیزی دیگر اشتباه است. مدت‌ها پیش از جنگ اوکراین، با آغاز بهبودی اقتصاد جهانی پس از همه‌گیری، نرخ تورم افزایش یافته بود. در آن زمان این افزایش به اختلال در زنجیرهٔ توزیع کالای ناشی از همه‌گیری کووید-۱۹ ارتباط داده می‌شد. اگرچه حتی در آن زمان هم بسیاری از تحلیلگران با این نظر مخالف بودند و دلیل افزایش نرخ تورم را بیش از هر اختلالی واقعی ناشی از پیش‌بینی کمبود مواد اولیه به‌وسیلهٔ شرکت‌های بزرگ و افزایش حاشیهٔ سود آن‌ها می‌دانستند. جنگ اوکراین در پس‌زمینهٔ چنین تورمی دائمی رخ داد که با تحمیل تحریم‌های قدرت‌های غربی بر ضد روسیه، به‌طرزی بی‌رویه افزایش یافت. نظری به نوسانات بهای نفت خام این نتیجه‌گیری را تأیید می‌کند که جنگ اوکراین منشأ افزایش نرخ تورم نیست. افزایش بهای نفت خام برنت به‌طورعمده در سال ۲۰۲۱ / ۱۴۰۰رخ داد هنگامی که اقتصاد جهان در پی همه‌گیری کووید رو به بهبود داشت. این افزایش بها از آغاز تا پایان سال ۲۰۲۱ بیش از ۵۰ درصد و از ۳۷/۵۰ دلار به ۲۴/۷۷ دلار به‌ازای هر بشکه بود. در سال ۲۰۲۲ / ۱۴۰۱ که جنگ اوکراین رخ داد، این افزایش بها از ۲۵/۷۸ به ۸۲/۸۲ دلار بود یعنی ۸/۵ درصد که کم‌تر از نرخ تورم فعلی در بیشتر کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری است، اگرچه همه بر این باور هستند که نرخ تورم ناشی از افزایش بهای نفت است. حقیقت اینکه بلافاصله پس از اعمال تحریم‌ها علیه روسیه بهای جهانی نفت افزایش یافت و به بالاترین حد خود یعنی ۱۸/۱۳۳ دلار در هر بشکه در سال ۲۰۲۲ / ۱۴۰۱رسید، ولی همان‌طور که دیدیم به‌سرعت کاهش یافت. بنابراین، جنگ اوکراین را دلیل افزایش قیمت‌ها دانستن نه‌تنها گمراه کننده است (زیرا تنها موضوع جنگ مطرح نیست، بلکه تحریم‌ها نیز جزو عامل‌های این افزایش بوده‌اند)، بلکه اشتباه است (زیرا اگر این‌طور می‌بود پس هنگامی که افزایش قیمت ناشی از تحریم‌ها متوقف شدند قیمت‌ها هم باید کاهش می‌یافتند).

این تنها تحلیل‌های دو نهاد برتون وودز (بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول) نیستند که نادرست‌اند. نکتهٔ توجه‌برانگیزتر این است که آن‌ها هیچ تصوری، حتی در چارچوب تحلیل خودشان، از چگونگی پایان این رکود جهانی ندارند. اگر همان‌طور که آن‌ها معتقدند این جنگ اوکراین است که دلیل بحران رکودی قریب‌الوقوع است لااقل بایست به پایان زودهنگام آن امیدوار چشم می‌داشتند. ولی /این امر/ برای امپریالیسم غرب که می خواهد جنگ تا تسلیم روسیه ادامه یابد پایان سریع‌تر جنگ پذیرفتنی نیست. به‌همین دلیل است که این دو نهاد برتون وودز در مورد نیاز به پایان جنگ اظهار نظر نمی‌کنند. ولی حتی اگر ترجیح می‌دادند در مورد پایان دادن به جنگ سکوت کنند می‌توانستند در مورد مقابله با بحران تورم به روشی جز افزایش نرخ بهره و ایجاد رکود اقتصادی اظهار نظر کنند. بااین‌همه، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی تا آنجا به اقتصاد بازار آزاد متعهد هستند که به‌هیچ‌وجه نمی‌توانند به اقدامی دیگر به‌منظور کنترل نرخ تورم (مانند کنترل مستقیم قیمت‌ها) فکر کنند، حتی زمانی که از نتایج رکودی افزایش نرخ بهره ابراز تأسف می‌کنند.

به‌همین ترتیب، حتی در شرایطی که رئیس بانک جهانی، دیوید مالپاس، با کشورهای بدهکار جهان سوم که در ماه‌های آینده به‌شدت آسیب خواهند دید، ابراز همدردی می‌کند و می‌گوید که بخش بزرگی از بار بدهی آن‌ها به‌دلیل نرخ بالای بهره است، در سخنان او حتی کلمه‌ای هم به‌نفع کاهش دادن نرخ بهره‌ها گفته نمی‌شود. به‌عبارت دیگر، هر دو مؤسسه برتون وودز مدت‌هاست که با کشورهای فقیر جهان ابراز همدردی می‌کنند، ولی اقدامی مشخص برای کمک به آن‌ها نمی‌کنند. این فقط نشانه‌ای از بزدلی آن‌ها نیست بلکه به نکته‌ای مهم‌تر اشاره دارد که همان بن‌بست واقعی سرمایه‌داری جهانی در وضعیت کنونی است. اگر قرار بر این است که ساختار امپریالیسم غرب به‌شکلی که در طول سال‌ها تکامل یافته دست‌نخورده باقی بماند، آنگاه کشورهای پیشرفته غرب باید جنگ اوکراین را ادامه دهند. در این صورت، نرخ کنونی تورم در نبودِ رکودی مهندسی شده و بیکاری ایجاد شده، اجتناب‌ناپذیر می‌شود. بنابراین، درپیش گرفتن این مسیر از جانب سرمایه‌داری جهانی نباید موجب تعجب شود. نکتهٔ اصلی آن است که با آن مقابله شود.

«نیروها»، «مناسبات» و «شیوه‌های» تولید چیست؟

پژوهشگران مارکسیست کتابخانه یادبود مارکس توضیح می‌دهند که چه چیزی ساخته شده است، چگونه ساخته شده است، چه کسی آن را ساخته و برای چه کسی ساخته است که نه‌تنها آنانی که در این روند دست داشتند، بلکه سراسر دوره‌های تمدن انسانی را ترسیم می‌کند. اجازه دهید مطلب را ابتدا با نقش "تولید" آغاز کنیم. همانند سایر جانوران، مردم برای زنده ماندن به غذا و سرپناه نیاز دارند.

اما انسان، حتا در جامعه‌های آغازین انسانی، نمی‌توانست بسیاری از نیازمندی‌های زندگی را برخلاف بیشتر جانوران دیگر، به‌صورت آماده در طبیعت بیابد، بلکه باید ساخته و پرداخته می‌شدند یا به‌سخنی دیگر "تولید می‌شدند". تولید مادی همیشه شالودهٔ هستی انسان بوده است که بدون آن هر چیزی دیگر در جامعه مانند اندیشه‌ها، شناخت، دانش، دین، و حتا زبان نمی‌توانست وجود داشته باشد.

در سراسر جامعه‌های انسانی‌ای که از آن‌ها شناخت داریم، می‌توانیم این فراهم‌سازی نیازهای انسانی را که در روند کار به‌دست آمده‌اند "کالا" یا "خدمات" نیز بنامیم، زیرا در خود چیزی دارند که مارکس آن را "ارزش مصرفی" می‌نامد. این حتا در مورد نخستین جامعه‌های انسانی نیز صدق می‌کند. درواقع کاروزی یکی از سازوکارهای فرگشت [تکامل] گونهٔ ما انسان‌های کنونی بود، چیزی که نخستین بار از سوی انگلس در مقاله‌ای به‌نام "نقش کار در گذار تدریجی از میمون‌های انسان‌نما به انسان" مطرح شد.

"نیروهای تولیدی" (یا "نیروهای مولده") راه‌ها و ابزاری‌اند که کالاها و خدمات از طریق آن‌ها تولید می‌شوند. چگونه غذا، پوشاک، و بناها را می‌سازیم، چه می‌خوریم؛ چه می‌پوشیم؛ در چگونه سرپناهی به‌سر می‌بریم کارهایی‌اند که ما انسان‌ها به‌صورت جمعی برای تأمین گذران زندگی در هر مرحله از تاریخ انجام می‌دهیم.

این روند مشتمل بر "وسایل تولید" (گاهی "سرمایهٔ مولده" نامیده می‌شود) مانند زمین، ابزار، ماشین‌ها، رایانه‌ها، کارخانه‌ها و اداره‌ها می‌شود و اغلب به توزیع و مبادله گسترش می‌یابد که حمل‌ونقل، مغازه‌ها، و زیرساخت‌ها را دربر می‌گیرد. نیروی کار انسانی در نیروهای مولده جای می‌گیرد که شامل دانش، مهارت‌ها، و فناوری‌هایی است که کاربردشان استوار بر آن است.

اما این نیروهای مولده جدا از جامعه‌ای که بخشی از آن هستند وجود ندارد. همه گونه کار سرشت اجتماعی دارد. حتا یک پیشه‌ور و صنعتگر باید با دیگران برای کسب دانش و مهارت، و داشتن مواد خام و ابزار لازم برهم‌کنش (یا کنش متقابل) داشته باشد تا فراورده‌های خود را بفروشد. به‌این ترتیب هر جامعه‌ای از ویژگی‌های "مناسبات تولیدی" و توزیع و مبادله برخوردار است. این برهم‌کنش‌ها شامل مناسبات فنی می‌شوند مانند مواد خام از کجا می‌آیند، چه کسی ابزار یا ماشین‌آلاتی را که به‌کار گرفته می‌شوند می‌سازد، فراورده‌ها چگونه توزیع یا فروخته می‌شوند.

مهم‌تر از همه، کارکرد مناسبات اقتصادی در این برهم‌کنش است: چه کسی این وسایل تولید، توزیع و مبادله یعنی ابزار، ماشین‌آلات، رایانه‌ها، خودروهای سنگین، کارخانه، مغازه، و جز این‌ها را در مالکیت و کنترل خود دارد یا اینکه آیا کارگری که بدون او هیچ فراوری و خدماتی وجود نخواهد داشت. یک برده، یک دهقان بدون زمین، یک کارمند، یک فرد با شغل آزاد (اصیل یا ساختگی) یا درواقع (در مورد مشاغل کوچک) مالک است. مناسبات تولیدی برهم‌کنشی بین مردم است درحالی که نیروهای تولیدی در درجه اول برهم‌کنشی بین افراد و اشیا هستند. هر دو در ارتباط با یکدیگر هستند و در طی زمان تغییر می‌کنند.

یکی از وظیفه‌های تاریخ‌شناسان مارکسیست بررسی این مناسبات و چگونگی پیش آمدن تغییر است. این درواقع وظیفه‌ای بود که مارکس برای خود تعیین کرد. او به این جمع‌بندی رسید که نیروهای تولیدی پویاتر

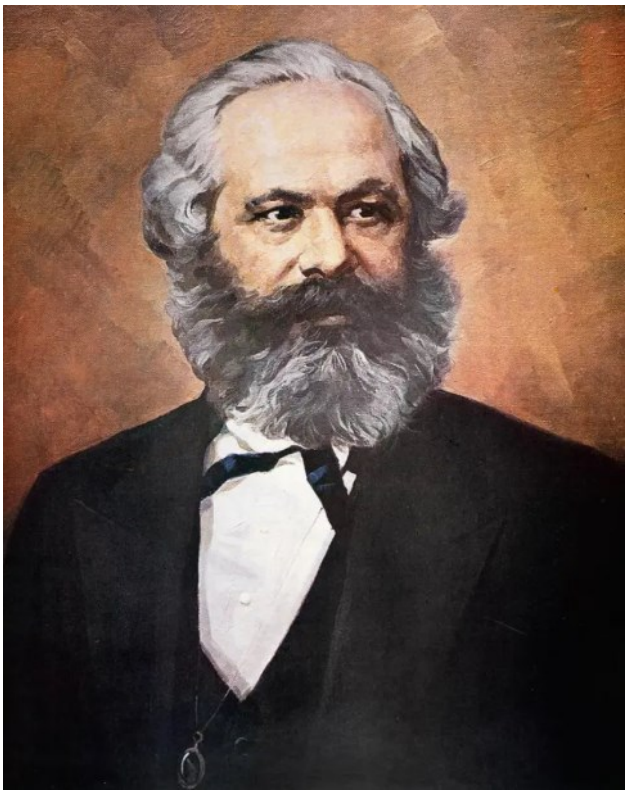

هستند و پیوسته رو به دگرگونی دارند، اما مناسبات تولیدی به‌این دلیل که از حمایت دولتی که در نهایت سود و سوداگری صاحبان ابزار تولید یا همان "طبقه حاکم" را نمایندگی می‌کند بیشتر گرایش به محافظه‌کاری دارد.

نیروها و مناسبات تولیدی همواره در تنش و گاه در تضاد آشکار با یکدیگر به‌سر می‌برند. همان‌طور که مارکس اعلام کرد: "در مرحلهٔ معینی از توسعهٔ جامعه، نیروهای مولدهٔ مادی جامعه با مناسبات تولیدی یا با مناسبات مالکیتی (که همین بس اصطلاحی حقوقی برای بیان همان مناسبات تولیدی است) که در چارچوب آن قرار دارند دچار تضاد می‌شوند و این مناسبات از شکل‌هایی برای توسعه نیروهای مولده به غل‌وزنجیری بر دست و پای آنان تبدیل می‌شوند. آنگاه دورهٔ انقلاب اجتماعی فرا می‌رسد."

امروزه پویاترین این نیروها مربوط به رایانش =computing]به‌کارگیری کامپیوتر (فرهنگ م.ر. باطنی)]، فناوری اطلاعات، هوش مصنوعی، و سایبرنتیک (شناخت کاربردهای کامپیوتر و سازواره‌های [دستگاه‌های] الکترونیکی همانند آن) است.

برخی از صاحب‌نظران چپ ادعا می‌کنند که این نیروهایی که از آن‌ها نام بردیم به‌طورخودکار یک جامعه "پساسرمایه‌داری" و به‌گفتهٔ برخی دیگر "پساکمونیست" را آغاز خواهند کرد و دیگر مبارزهٔ طبقاتی کاربرد و ضرورتی نخواهد داشت.

اما بیشتر مارکسیست‌ها، در رَد این دیدگاه‌ها به این نکته اشاره می‌کنند که ما از آن زمان که تکنولوژی در راستای بهبود کیفی زندگی بیشتر مردم به‌کار گرفته شود هنوز بسیار دوریم. فناوری به‌طوردم‌افزونی همچون ابزاری برای کنترل جامعه و رسانه‌ها، سودورزی از کانون‌های تولید، و در کاربردهای نظامی به‌کار گرفته می‌شود. این فناوری‌ها همچنین برای ساخت افزاره‌های مکانیکی و الکتریکی مصرفی که بی‌دوام بوده و دم به‌دم از رواج افتاده و جایگزین می‌شوند به‌کار می‌روند که همه به‌بهای آسیب‌های اجتماعی و زیست‌محیطی می‌انجامد. با توجه به این، چه زمانی مناسب‌تر از این که شیوهٔ تولیدی‌ای نو که ضرورت آن به‌شدت مشاهده می‌شود در پیکار برای ساختن جهانی بهتر شکل بگیرد. مارکس از اصطلاح "شیوه تولید" برای توصیف ترکیبی مشخص از نیروها و مناسبات تولیدیِ ویژه همراه با ساختارهایی بنیادی، قانونی، و سیاسی مرتبط با آن‌ها استفاده کرد.

او در این راستا تعدادی از "شیوه تولید"ها را که در طی تاریخ انسان پدید آمده‌اند شناسایی کرد که به‌طورمشخص از کمونیسم

ادامه در صفحهٔ ۱۳

«اشرافیت کارگری» چیست؟ آیا در گذشته وجود داشته است یا امروز وجود دارد؟

آیا کل طبقهٔ کارگر بریتانیا در دوران استعماری طبقهٔ اشرافی کارگری بود؟ آیا کارگران فنی بسیار ماهر کنونی را می‌توان طبقهٔ اشرافی نامید؟

با پرسش نخست شروع می‌کنیم که "اشرافیت کارگری" به چه معنی است. امروزه، این اصطلاح به صورت‌های گوناگون به کار برده می‌شود و همچنان موضوع بحث مارکسیست‌هاست. میخائیل باکونین، آنارشیست (و ضدّ مارکسیست) روس، نخستین بار در دههٔ ۱۸۷۰ از اصطلاح "اشرافیت کارگری" در مورد "لایه‌های بالایی" طبقهٔ کارگر استفاده کرد: "آنهایی که با فرهنگ‌ترند، بیشتر از دیگر کارگران درآمد دارند، و راحت‌تر زندگی می کنند."

او، در مخالفت با مارکس و دیگران، این نظریه را که کارگران سازمان‌یافته رادیکال‌ترین نیرو هستند و می‌توانند "دیکتاتوری پرولتاریا" را برقرار کنند به چالش کشید. بعدها لنین در کتاب "امپریالیسم، بالاترین مرحلهٔ سرمایه‌داری" بیشتر به این موضوع پرداخت و آن را بسط داد. لنین می‌گفت که سود کشورهای سرمایه‌داری استعمارگر از مستعمره‌ها (با مزدهای بسیار کمتر) این امکان را فراهم می‌کند که برخی از کارگران این کشورها مزدهای بیشتری بگیرند و از مزایای دیگری مانند تحصیل و مسکن بهره‌مند شوند و از سطح زندگی خود رضایت کامل داشته باشند، و در نتیجه، تمایلی به چالش کشیدن وضعیت موجود نداشته باشند.

تحلیل لنین این بود که امپریالیسم با صدور استثمار و فقر به مستعمره‌های خود، قطبی شدن طبقاتی در داخل کشورهای امپریالیستی را تا حد چشمگیری کاهش می‌دهد. به نظر لنین، مساعدترین شرایط برای انقلاب کارگری در کشورهای در حال توسعه‌ای مانند روسیه است. نامه‌های رسیده به روزنامهٔ مورنینگ استار مفهوم اشرافیت کارگری را زیر علامت سؤال می‌برد. در یکی از این نامه‌ها، از مقاله‌ای نقد شده است که در آن آمده بود: "بخش‌های مهمی از جنبش‌های چپ و کارگری، از جمله "اشرافیت کارگری"، مورد حمایت امپریالیسم هستند" و این طور بیان می‌کرد که "بی‌تردید لنین مبتکر اقتصاد قطره‌چکانی نبوده است."

در نامهٔ دیگری به استدلال مارکس در جزوهٔ مزد، قیمت، و سود اشاره شده است، مبنی بر این که مزد کارگران به طور کلی "بر اساس زمان کار اجتماعی لازم برای بازتولید کار آنهاست" و کارفرمایان همیشه در پی کاهش آن به حداقل خواهند بود. در این نامه از "نظریهٔ سهیم شدن اشرافیت کارگری (یا در واقع طبقهٔ کارگر در کلیّت آن) در سود استعماری یا گرفتن رشوه از امپریالیسم" انتقاد شده است. البته حق با نویسندگان هر دو نامه بود. ولی هرج‌ومرج سرمایه‌داری به این معنی است که فشار دائمی برای کاهش مزدها در بخش‌های گوناگون اشتغال یکسان نیست. برخی از کارگران، به دلیل کمبود نیروی کار ماهر یا تشکل قدرتمند سندیکایی یا عوامل دیگر، توانسته‌اند مزد خود را بالاتر از سطح میانگین مزدها نگه دارند.

برخی دیگر، در بخش‌هایی مانند کشاورزی، توزیع کالا، و خرده‌فروشی (به‌ویژه آن‌هایی که در اشتغال‌های ناپایدار با قراردادهای صفر ساعتی یا خوداشتغال کاذب هستند)، علاوه بر کار کردن در شرایطی وحشتناک و اغلب خطرناک، مزدهایشان هم بسیار اندک و فقیرانه است. هر دو نویسندهٔ نامه‌ها حق دارند که بپرسند "کارگران چگونه به کارفرماها اجازه دادند که چنین شرایط کاری را روی میز مذاکره بگذارند؟" پاسخ این است: آنها چنین نکردند. برخی از کارفرمایان (یا حداقل آگاه‌ترین نمایندگان طبقهٔ سرمایه‌داری) برای سودآوری بیشتر، در هم شکستن اتحادهای کارگری، و جلوگیری از هرگونه حرکت توده‌یی به سوی سوسیالیسم بوده است که اصرار به در پیش گرفتن چنین شیوه‌ای داشتند. سیاست "تفرقه بینداز و حکومت کن" همیشه یکی از راه‌هایی بوده است که قدرتمندان را در کنترل اوضاع نگاه داشته است. انگلس در پیش‌گفتار سال ۱۸۸۷ کتاب خود به نام "وضعیت طبقهٔ کارگر در انگلستان"، چاپ ۱۸۴۵، در شرایط پس از فروپاشی چارتیسم، گروه‌های خاصی از کارگران یدی (موتورچی‌ها، نجّاران، و بنّاها) و گروهی از کارگران متشکل را توصیف می‌کند که "اتحادیه‌های جدیدالشکل" نام گرفته (و نمایندهٔ گروه‌های پراکندهٔ کارگران ماهر بودند). این گروه‌ها، برخلاف اتحادیه‌های جاافتادهٔ متحد در دهه‌های ۱۸۳۰ و ۱۸۴۰، "اشرافیتی در میان طبقهٔ کارگرند که موفق شده‌اند موقعیت نسبتاً راحتی برای خود ایجاد کنند... بیش از پانزده سال است که نه‌تنها کارفرمایان با آنها همراه بوده‌اند، بلکه آنها نیز با کارفرمایان خود به‌خوبی کنار آمده‌اند." انگلس می‌نویسد که "واقعیت این است: در دورهٔ انحصار صنعتی انگلستان، طبقهٔ کارگر انگلستان تا حدی در مزایای این انحصار سهیم بوده است. این مزایا بین آنها بسیار نابرابر تقسیم می‌شد. اقلیتی ممتاز سهم بیشتری را به جیب می‌زد، ولی حتی بخش بزرگی از آنها، دست‌کم گاه‌وبیگاه سهمی موقتی داشت."

این مزایا و امتیازها نه‌تنها اقتصادی، بلکه اجتماعی و سیاسی نیز بودند. تعداد زیادی "مؤسسهٔ مکانیک" (مراکز آموزش فناوری برای کارگران بزرگ‌سال مرد، در بریتانیای دوره ویکتوریا و مستعمرات آن) تأسیس شد که کارگران ماهر باسواد را آموزش می‌دادند. برخی از آنها "از پایین" راه‌اندازی شدند و برخی دیگر با کمک مالی صنعتگران محلی و گاهی تحت کنترل آنها ایجاد شدند. برخی از این مؤسسه‌ها مدرسهٔ ابتدایی برای فرزندان کارگران نیز داشتند. و برخی با تشکیل صندوق‌های تعاونی مالی "دائمی"، به کارآموزان (مرد) صرفه‌جو، غیرالکلی، و سخت‌کوش خود امید می‌دادند که روزی بتوانند صاحب خانه، و واجد شرایط برای رأی دادن، شوند. انجمن‌های دوستانه رشد چشمگیری یافتند و همه به‌جای مقاومت جمعی، از مزایای خودیاری (فردی) بهره‌مند بودند. طبقات حاکم این انجمن‌ها را "آنچه بودند، یعنی عوامل همزیستی اجتماعی و نه عواملی برای تغییر اجتماعی" می‌دیدند، و نمایندگان سرمایه‌داری از این همزیستی رضایت داشتند. انگلس در سال ۱۸۶۷ نوشت: "علی‌رغم جنبش توده‌ای کارگران برای گرفتن حق رأی در دومین قانون اصلاح انتخابات، به دلیل خیانت رهبران فرصت‌طلب اتحادیه‌های کارگری، تنها صاحبان خانه، ساکنان، و مستأجرانی با اجارهٔ سالیانه حداقل ۱۰ پوند حق رأی داشتند. بنابراین، تنها اشراف کارگری از این حق برخوردار بودند." ماهیت و نقش اشرافیت کارگری در گذشته موضوعی برای پژوهش و کنکاش تاریخی است. برای مثال، برخی از نیروهای چپ معتقدند که در عرصهٔ جهانی، کل طبقهٔ کارگر بریتانیا نمایندهٔ اشرافیت کارگری است که از ثمرات استعمار و استثمار امپریالیستی برخوردار شده است. ولی اریک هابسبام تصریح دارد که در قرن نوزدهم، "ته‌مانده‌های سودهای فراوانی که به کارگران داده می‌شد، قطعاً به دست اشراف کارگری می‌رسیده است، و شمار زیادی از کارگران دیگر سهمی از آن نداشتند."

شاید جالب‌ترین سؤال این نباشد که آیا اشرافیت کارگری در زمان مارکس و انگلس وجود داشته است یا خیر، بلکه این باشد که آیا امروزه هم این اشرافیت وجود دارد یا نه. و اگر چنین است، ماهیت آن چیست و چگونه امتیازات خود را به دست می‌آورد (یا به آن داده می‌شود). حداقل بخشی از پاسخ به تعریف "نیروی کار" (مفید یا غیرمفید) و این نکته بستگی دارد که طبقهٔ کارگر (اشرافیت یا غیر آن) از چه کسانی تشکیل شده است.

برای مثال، برخی بر این نظرند که اشرافیت کارگری وجود دارد، ولی ماهیت آن دائم در حال تغییر است. حداقل تا همین اواخر، برخی از افرادی که در خدمات مالی و فناوری اطلاعات مشغول به کار بودند، مزد و شرایط کار بسیار بهتری نسبت به میانگین طبقهٔ کارگر داشتند. شرکت‌های خدماتی عظیم پرایس واترهاوس کوپرز، فیس‌بوک (یا متا)، و مایکروسافت (بخشی از) سود کلان خود را که از طریق مشاوره، تبلیغات و "فروش" به دست می‌آورند، به (برخی از) کارکنان خود می‌دهند. آنها در واقع از دریایی از ارزش اضافی "ماهیگیری" می‌کنند و سود خود را از کار بقیهٔ کارگران و کارکنان تولیدکنندهٔ کالا و خدمات در داخل کشور و دیگر نقاط جهان بیرون می‌کشند. طبق تعریف، همهٔ اینها جزو طبقه کارگرند. آنها (احتمالاً) سرمایهٔ قابل‌توجهی ندارند و (احتمالاً) دیگران را استثمار نمی‌کنند. ولی برخی از آنها حداقل از حقوق و مزایایی بسیار بیشتر از حد میانگین برخوردارند و کار آنها را می‌توان انگلی در کار دیگران تلقی کرد که به حفظ نظامی کمک می‌کند که تداوم استثمار را تضمین می‌کند.

در حالی که سرمایه‌داری به سمت رکود می‌لغزد، حتی غول‌های مالی و شرکت‌های بزرگ فناوری (از گلدمن ساکس گرفته تا گوگل) دارند کارکنان خود را اخراج می‌کنند. اشخاص نیز ممکن است نقش و جایگاه خود را تغییر دهند. فوتبالیست‌ها یا ستاره‌های موسیقی پاپ که مزدهای کلان می‌گیرند (البته بیشتر ورزشکاران و هنرمندان رشتهٔ موسیقی مزد خوبی نمی‌گیرند) ممکن است به مثابه عضوی از طبقهٔ کارگر شروع به کار کنند، ولی بسیاری از آنها در نهایت کارفرما یا سرمایه‌گذار می‌شوند و دیگران را استثمار می‌کنند. باشگاه‌های ورزشی برتر نیز خودشان اغلب منبع سودهای کلان برای صاحبانشان هستند.

همه موارد گفته‌شده جای بحث و بررسی دارد. آنچه روشن است این است که در دهه‌های اخیر، شاهد کاهش نسبی حقوق‌ها و تضعیف موقعیت‌های شغلی (پرولتاریایی شدن) بسیاری اشخاص در مشاغلی مانند پزشکی، معلمی، و وکالت بوده‌ایم که مشاغل "طبقهٔ متوسط" به‌شمار می‌آیند.

بر اثر تشدید بحران اقتصادی، گروه‌های بیشتری از زحمتکشان مجبور به اعتصاب برای دفاع از مزد و شرایط کار خود می‌شوند. در این روند، زحمتکشان بیش از پیش منافع مشترک خود را با دیگر گروه‌های کارگران و نیاز به همکاری با یکدیگر، در محل کار، در محل زندگی، و با گروه‌های مبارزاتی برای تضمین جهانی بهتر می‌بینند. اینجاست که تئوری و عمل دست به دست هم می‌دهند.

منبع: کتابخانه یادبود مارکس

انواع کووید و گونه‌های «هراس‌افکن» آن

[نوشته پرابیر پرکایاستا، نشریه دموکراسی خلقی]

خبر اجرایی شدن تصمیم دولت چین به کاهش سختگیری‌ها و لغو برخی از پروتکل‌های مرتبط با همه‌گیری کووید -۱۹، تهدیدهای ناشی از دو سویهٔ جدید (XBB)و (BQ.1)را تحت‌الشعاع خود قرار داده است. سویهٔ (BF.7)که به نخستین سویهٔ اُمیکرون بسیار نزدیک است، در چین درحال گسترش است. بنابراین، مصونیت کنونی ما که از راه واکسن‌ها یا مبتلا شدن حاصل شده است، باید بتواند از ما در برابر سویه‌های جاری محافظت کامل کند و در برابر سویه‌های سخت‌تر نیز بسیار بهتر عمل کند.

خطر سویه‌های چینی، آن‌گونه که رسانه‌های خبری می‌نامند، بسیار کم‌تر از تهدید انواع امریکایی و اروپایی آن است. این امر هیچ ربطی به جغرافیای ویروس ندارد و تنها به میزان تفاوت ژنتیکی این سویه‌ها با آنچه بدن ما از واکسن یا ابتلای قبلی برداشت می‌کند بستگی دارد. اریک توپول، پروفسور داروساز و مؤسس و مدیر مؤسسه تحقیقاتی اسکریپس، از انواع مختلفی که ما باید نگران آن‌ها باشیم و سپس از سویه‌های "هراس افکن"ی می‌گوید که برای ایجاد ترس و ترساندن ما از آن‌ها استفاده می‌شود. ولی صدها گونه از این ویروس‌ها وجود دارند که تنها سویه‌ای دیگر از این ویروس هستند. در نام‌گذاری‌ای که پروفسور توپول به‌کار می برد سویه های (XBB)و (BQ.1)از انواعی خطرناک هستند، درحالی که تنها سویهٔ چینی (BF.7) ممکن است از نوع سویه‌های "هراس افکن" باشد!

من به بحث نحوهٔ نام‌گذاری گونه‌های ویروس وارد نمی‌شوم. در اینجا سؤال این نیست که کدام سویه از نسل کدام سویه است، بلکه این است که این گونه‌های ثانوی تا چه حد با سویه نخست امیکرون تفاوت دارند. درحالی که (BF.7)، سویهٔ غالب در چین، فاصله‌ای چندان با نوع اصلی امیکرون ندارد، سویه های((XBBو (BQ.1)با آن کاملاً متفاوت‌اند. محل بروز جهش سویه‌ها نیز مهم است. اگر آن‌ها در ناحیه پروتئین سنبله باشند، ممکن است توانایی‌شان در آلوده‌سازی بیشتر باشد. سویه های (XBB)و (BQ.1)نیز تغییرهایی عمده در پروتئین سنبله دارند، به‌این معنی که در مرحله‌های نخست ابتلا، توانایی بیشتری برای دور زدن سیستم ایمنی ما دارد.

چرا این امر باید برای ما مهم باشد؟ اریک توپول از سه ویژگی هر سویه جدید می‌گوید. آیا مهلک تر است؟ آیا موجب مرگ و میر بیشتر می‌شود؟ یا اینکه واگیری بیشتری دارد و آسان‌تر از فردی به فردی دیگر منتقل می‌شود؟ یا اینکه ایمنی گریزتر است، به‌این معنی که حتی اگر ما واکسینه یا مبتلا شده باشیم، سیستم ایمنی بدن نتواند تشخیص دهد و بنابراین ابتلای دوباره امکان‌پذیر باشد.

در ابتدا، موفقیت سویه‌های "جدید" به‌دلیل انتقال‌پذیری بیشتر یعنی آسانی ابتلای به آن‌ها بود. در مورد افرادی که یا مبتلا شده یا چندین دوز واکسن دریافت کرده‌اند، کامیابی سویه‌های کنونی به توان مقاومت آن‌ها در برابر سیستم ایمنی افراد بستگی دارد. اگر مقاومت سویه جدید نسبت به مقاومت صدها سویه جدید که مدام ظاهر می‌شوند مؤثرتر باشد، باید از ظهور آن نگران شد.

زیرشاخه‌های (BQ)و (XBB)از سویه امیکرون هم‌اکنون در آمریکای شمالی و اروپا به‌سرعت درحال گسترش هستند. نشریهٔ سل (Cell) گزارشی زیر عنوان: "علائم هشدار دهنده مقاومت در برابر سیستم ایمنی ناشی از افزایش سویه های((BQو "(XBB)منتشر کرده است. این گزارش نتیجه گرفته است: "خنثی‌سازی سویه‌های (XBB)، (BQ.1.1)، (BQ.1)، و (XBB.1)در افراد واکسینه یا مبتلا شده بسیار مختل شده است." این اختلال شامل یک واکسن دو ظرفیتی ژنتیکی (mRNA)نیز شد، به‌این معنی که حتی اگر یک واکسن((mRNAدو ظرفیتی جدید

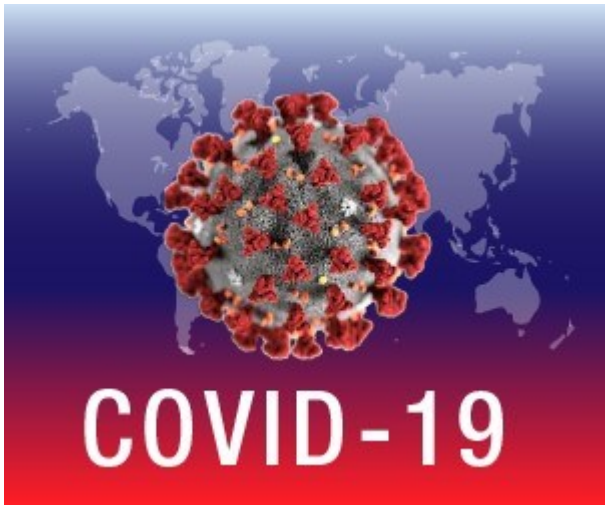

استفاده شود، نتیجه‌هایی چندان متفاوت نخواهند داشت. این گزارش ادامه می‌دهد: "پادتن های تک تیره (آنتی‌بادی‌های مونوکلونال) که توان خنثی‌سازی نوع اصلی امیکرون را دارند، در برابر این زیرشاخه‌های جدید، دوباره تا حد زیادی غیرفعال بودند. ... یافته‌ها نشان می‌دهند که زیرشاخه های ((BQو (XBB)تهدیدی جدی برای واکسن‌های کنونی کووید-۱۹ هستند، همه پادتن‌های مجاز را غیرفعال می‌کنند و ممکن است به‌دلیل مقاومت در برابر پادتن‌ها، بسیار شیوع کنند.

پس چرا در مورد سویه چینی (BF.7)که به‌نظر نمی‌رسد ویژگی‌های گونه‌های مقاوم (BQ.1)و (XBB)را داشته باشد، اینهمه هیاهو وجود دارد؟ حتی در هند، که ما مانند اروپا و ایالات متحده بیشتر بر مسافران ورودی از چین تمرکز می‌کنیم، چه آمادگی‌هایی برای سویه‌های جدید وجود دارد؟ سویه (XBB.1.5)در دو هفته گذشته به‌منزلهٔ سویه غالب در ایالات متحده ظاهر شد و احتمالاً در جهان نیز گسترش خواهد یافت.

دلیل ترس از مسافران چینی و درخواست تست کووید از آنان این است که پس از کاهش سختگیری‌های چین در مورد کووید، اکنون افزایشی انفجاری در چین رخ داده است. بنابراین، نیاز است که مسافران چینی پیش از آغاز سفر خود و پس از رسیدن به مقصد آزمایش کووید انجام دهند و ثابت کنند که مبتلا نیستند. درحالی که چین این اقدام‌ها را تبعیض‌آمیز نامیده و محکوم کرده است. این اقدام‌ها به‌همان اندازه هم سیاسی‌اند.

پیش از کاهش سختگیری‌های چین در مورد کووید، رسانه‌های غربی تبلیغ می‌کردند که چین با چنین سیاست فاجعه‌باری اقتصادش را نابود خواهد کرد. پس از کاهش سختگیری‌ها، اکنون این رسانه‌ها این امر را محکوم می‌کنند. کار آن‌ها در هر صورت محکوم کردن چین است!

سیاست سختگیرانه چین به‌ویژه در آغاز شیوع ویروس و هنگام سویهٔ دلتا حفظ جان میلیون‌ها نفر را موجب شد. زمانی که ۱/۱ میلیون نفر در ایالات متحده تلف شدند، تعداد قربانیان در هند ۵۳۰ هزار نفر و در چین تعداد نسبتا بسیار کم ۵ هزار نفر بود. یک مقاله مفصل نوشته تینگز چک در نشریه مانتلی ریویو در تاریخ ۱ ژانویه ۲۰۲۳ / ۱۱ دی‌ماه ۱۴۰۱ شرح داد که چرا چین سیاست سختگیرانه کووید صفر خود را دنبال کرد. در آغاز شیوع همه‌گیری کووید-۱۹ چین با پنج برابر جمعیت ایالات متحده تنها یک‌دهم تعداد تخت‌های مراقبت ویژه را داشت. چین در سه سال اخیر و پیش از لغو کردن محدودیت‌های کووید، زیرساخت‌های بهداشت عمومی‌اش را تقویت کرد.

تغییر قوانین کووید-۱۹ از سوی دولت چین و تقلیل شدت آن از درجه Aبه Bبه‌این معنی است که گزارش رسمی از شیوع بیماری تنها یک بار در ماه تهیه می‌شود. ولی با افزایش سریع شیوع، فقدان آمار رسمی تنها به این گمانه زنی دامن می‌زند که چین داده‌های خود را مخفی نگاه می‌دارد، زیرا وضعیت بسیار بد است و صدها هزار نفر در حال مرگ هستند. در مراکز عمده شهری که شیوع

ادامه در صفحهٔ ۱۳

ادامهٔ انواع کووید و گونه‌های ...

بیماری در ۳۰ روز گذشته به‌شدت افزایش یافته است، گزارش رسانه‌های اجتماعی نشان نمی‌دهند که تکمیل ظرفیت بیمارستان‌ها و سردخانه‌ها در مقیاسی باشد که ابتدا در ووهان یا در نقاط مختلف جهان در هنگام جهش‌های سویه دلتا را شاهد بودیم. اگر آمار رسمی منتشر شوند، برای چین بسیار مفیدتر خواهد بود. البته، در خلال چنین جهش عظیمی که اکنون ناظر هستیم، زیرساخت‌های لازم برای انجام میلیون‌ها تست در روز با مشکلاتی فوق‌العاده روبرو خواهند شد. ولی این بخش از زیرساخت‌های چین باید بهتر بتوانند از این مشکلات گذر کنند، زیرا پیش از این، تست روزانه میلیون‌ها نفر در چین انجام می گرفت.

من انتظار دارم تعداد کل مبتلایان ازجمله کسانی که بهبود یافته اند به صدها میلیون نفر برسد. اما به‌نظر می‌رسد که اوج‌گیری اکنون در مناطق اصلی شهری در حال کاهش است. هنوز دو چالش پیش روی چین وجود دارد: الف) رسیدگی به مواردی جدی که پس از ۲ تا ۳ هفته در مناطق شهری به اوج خود می‌رسد، ب) رسیدگی به افزایش اجتناب‌ناپذیر تعداد در مناطق روستایی چین که پس از اوج‌گیری شهری خواهد بود. همان‌طور که در این ستون‌ها نوشته‌ایم، تعداد زیادی از مرگ‌ومیرها زمانی رخ می‌دهند که زیرساخت‌های بهداشتی فرومی‌ریزند و به‌وسیلهٔ تعدادی بسیار زیاد از مواردی جدی غرق می‌شوند. در دسترس نبودن تخت‌های آی سی یو (ICU)و کمبود اکسیژن به نرخ بالای مرگ‌ومیر در طول پیک دلتای ما در اواخر سال ۲۰۲۰/ ۱۳۹۹ منجر شد همان‌طور که در سایر نقاط جهان نیز این اتفاق افتاد. این آزمونی است که چین باید از آن عبور کند. اگرچه چین در سه سال گذشته تخت‌های آی سی یو خود را ۲٫۴ برابر کرده است، اما تعداد بالای مبتلایان همچنان می‌توانند بخش‌های مراقبت ویژه را به‌خصوص در مناطق روستایی دچار کمبود کنند.

سویه‌های امیکرون در همه جا سرایت زیادی داشته است. اگرچه آمار مرگ‌ومیر در هر ۱۰۰ هزار نفر بسیار کم‌تر از نوع دلتا بوده است، ولی تعداد بسیار بیشتر ابتلا به‌این معنی است که به‌طورمطلق، تعداد زیادی از مرگ‌ومیر به‌ویژه بین افراد واکسینه نشده بوده است. در چین، برخلاف تبلیغات رسانه‌های غربی، بیشتر مردم دو نوبت واکسن را دریافت کرده‌اند و تعداد دوز تقویت کننده دریافتی بیشتر از کشورهایی مانند ایالات متحده بوده است. با توجه به‌اینکه همه افراد آسیب‌پذیر- جمعیت مسن‌تر و آنانی که سیستم ایمنی ضعیفی دارند- دوزهای تقویت‌کننده دریافت نکرده‌اند چین باید این بخش را با تقویت‌کننده‌ها به‌ویژه با استفاده از واکسن های جدید خود علیه آدنوویروس‌ها هدف قرار دهد.

ما باید به این سؤال بپردازیم که آیا گسترش سریع امیکرون در چین انواعی جدید و خطرناک‌تر ایجاد می‌کند؟ مدرکی برای اثبات این ادعا نیست. اطلاعات مداوم ژنومی که چین به سازمان جهانی "GISAIDs"ارائه می‌کند و تست مسافران از پروازهای چین نشان می‌دهند که نوع فرعی همچنان سویهٔ غالب در چین است. این سویه از نظر ژنتیکی به ویروس امیکرون که پیش از این جهان را فرا گرفته بود بسیار نزدیک‌تر است و ایمنی ما چه از طریق واکسن‌ها و چه از ابتلای پیشین باید در برابر این سویه ایمنی ایجاد کند. اگرچه دولت هشدارهایی مختلف در برابر این سویه چینی((BF.7داده است، ولی خطر- با توجه به ترافیک هوایی بین ایالات متحده، بریتانیا، و هند - ناشی از (XBB.1.5)است که به‌منزلهٔ سویهٔ غالب در ایالات متحده به‌سرعت درحال گسترش است و همان‌طور که می‌دانیم بریتانیا و اتحادیه اروپا مطمئناً در این زمینه پیرو نظر ایالات متحده خواهند بود!

هند آزمایش‌های بالینی واکسن آدنوویروس‌ها را با موفقیت انجام داده است. به این امر در آماده‌سازی در رویارویی با سویهٔ (XBB.1.5)و نه چندان با سویهٔ چینی((BF.7باید اهمیت داده شود. ما اگرچه امروزه از نظر دانش نحوهٔ درمان کووید-۱۹ و سویه‌های مختلف آن بسیار مجهزتر از گذشته هستیم، ولی در به‌کارگیری این دانش به‌ویژه هنگام ظهور موجی جدید چالش‌ها همچنان وجود دارند.

ادامهٔ« نیروها»، «مناسبات »و «شیوه‌های »...

بدوی، برده‌داری، فئودالیسم، و کار دستمزدی می‌توان نام برد. مارکس اعلام کرد "هر یک از آن‌ها را به‌منزلهٔ دوران‌های شاخص پیشرفت در توسعهٔ اقتصاد جامعه می‌توان درنظر گرفت."

هر یک از این مرحله‌ها تنش‌ها یا تضادهای درونی خود را ازجمله مبارزه بین منافع مختلف (فئودال‌ها و رعیت‌ها، زمین‌داران و سرمایه‌داران، سرمایه‌داران و کارگران) دارند که در نقش محرک‌های تغییر و درنهایت گذار به 'شیوهٔ تولید' دیگر و ساختارهای سیاسی و اجتماعی هم‌بسته عمل می‌کنند.

شاید مهم‌ترین مورد بررسی شده از این تغییرها در بریتانیا، گذار از فئودالیسم به سرمایه‌داری تجاری و به سرمایه‌داری صنعتی باشد.

اما توصیف مارکس در نشان دادن "نمای کلی" مهم است. این توالی، اگرچه درعمل به‌ندرت دیده می‌شود، چارچوبی مفهومی است که ابزاری برای آزمودن آنچه در مکان‌های خاص و در زمان‌های مختلف روی می‌دهد (اگرچه شماری اندک از کشورهای اروپایی از این الگو پیروی می‌کنند) فراهم می‌سازد. همان‌طور که اریک رحیم، دانشیار ارشد دانشگاه سترات‌کلاید در اسکاتلند، خاطرنشان می‌کند، "مارکس، نه برآن بود که واقعیتی اجتماعی را توصیف کند و نه الگویی به‌دست دهد که از آن بتوان واقعیتی اجتماعی را دریافت. این چارچوبی مفهومی یا الگویی بود که با آن می‌توانست برای تفسیر و درک واقعیت یعنی روند تاریخی و به‌ویژه عملکرد 'شیوهٔ تولید' سرمایه‌داری را راه‌یابی کند." دیوید مک‌لی‌لان، اندیشمند سیاسی مارکسیست بریتانیایی، چنین مفهومی را با نظری قطعی‌تر این‌گونه بیان می‌کند: "توسعهٔ تاریخی از الگوی مشخصی پیروی نمی‌کند که در آن، به‌سبب برخی ضرورت‌های درونی و باطنی، یک شیوه تولید ناگزیر در پی دیگری پدید می‌آید."

مناسبات تولیدی مختلف می‌تواند در کنار هم وجود داشته باشد. کار دستمزدی در برخی جامعه‌های برده‌داری باستانی و همچنین در برخی جامعه‌های فئودالی که دهقانان برده همراه زمین خریدوفروش می‌شدند در کنار هم وجود داشت. در ایالات متحده پیش از جنگ داخلی، برده‌داری بخشی از چرخه‌ای بود که پیوندی نزدیک با توسعهٔ سرمایه‌داری اروپایی داشت. امروز درکشور چین، هم مناسبات تولید سوسیالیستی و هم سرمایه‌داری در کنار یکدیگر عمل می‌کنند که روی‌هم‌رفته به‌نظر می‌رسد وجه غالب به سمت سوسیالیسم سیر می‌کند. همان‌گونه که فروپاشی "سوسیالیسم موجود" در اتحاد جماهیر شوروی نشان داد تغییرها می‌توانند در مسیر وارونه نیز حرکت کنند.

"دورانی" را که مارکس بررسی کرد دوره‌های تاریخی‌ای‌اند که در آن‌ها یکی از "شیوهٔ تولید"ها غالب بود، حتا اگر سایر شیوه‌ها هم حضور می‌داشتند. شاید این مرحله‌های توسعه را همان‌طور که مارکس گه‌گاه توصیف‌شان می‌کرد یعنی "شکل‌بندی‌های اجتماعی" یا "نظام‌های اقتصادی"ای متمایز توصیف کنیم مفهوم‌تر باشد.

تاریخ، بُرهانی فرجام‌شناختی (نگرشی است که همه پدیده‌ها را از پیش طراحی و سازمان‌دهی شده می‌داند) نیست که به‌گونه‌ای سرسختانه به سمت مقصد و فرجامی گریزناپذیر و بایسته پیش می‌رود. تغییر در اثر تضادهای درونی و عامل‌های بیرونی پدید می‌آید و کنش و عمل انسان نیز در هر دو بسیار تأثیرگذار است.

با تکیه بر شناخت و درک تاریخ و تلاش آگاهانه برای ساختن آن، شاید امروز بیشتر از هر زمان دیگری، با تکیه بر شناخت و درک تاریخ و تلاش آگاهانه برای ساختن آن، در تاریخ معاصر ابهامی دراین‌باره وجود نداشته باشد که مناسبات تولیدی در نظام سرمایه‌داری تضادهای بنیادینی دارند است که انسان را از خوشنودی و شادمانی ناشی از دست‌یابی به نیازمندی‌هایش بازمی‌دارد و سیارهٔ ما را به شدت تهدید می‌کند.

آگاهی روزافزونی از نیاز به سوسیالیسم که شیوهٔ تولید بهتری است دیده می‌شود که خود می‌تواند پایه‌ای برای جامعهٔ کمونیستی آینده باشد.

چنین برداشتی همهٔ ما را نه‌تنها برای تفسیر جهان، بلکه برای دگرگونی‌اش به چالش می‌طلبد. تصمیم با ما است.

اسرائیل در جایگاه کشوری آپارتاید، به ظلم و ستم خود بر مردم فلسطین می‌افزاید

ویجی پراشاد

دولت اسرائیل در ۱۸ دی‌ماه ۱۴۰۱ مجوز سفر ریاض مالکی، وزیر امور خارجه فلسطین و استاد دانشگاه، را لغو کرد. چنین اقدامی از سوی اسرائیل غیرعادی نیست، زیرا اسرائیل جابه‌جایی همه فلسطینی‌ها را به‌ویژه در منطقه‌های بین کرانه باختری رود اردن، اورشلیم شرقی، غزه، و سرزمین‌هایی که بخشی از خاک اسرائیل تعیین شده‌اند کنترل می‌کند و آنان را از رفت‌وآمد روزمره بازمی‌دارد. دیوار آپارتایدی که به‌صورت مارپیچ دور کرانهٔ باختری بنا شده است، دروازه‌هایی دارد برای رفت‌وآمد مردم فلسطین که برای کار به اسرائیل می‌روند یا سعی می‌کنند با اعضای خانواده و خویشاوندان‌شان که از سوی اشغالگران اسرائیلی جدا نگهداشته شده‌اند دیدار کنند. آنان در صف‌هایی طولانی و بی‌پایان در انتظار می‌ایستند و اِعمال هرگونه پستی و وهنی را نسبت به خود می‌آزمایند. ریاض مالکی هم یکی از مردم فلسطین است که باید مانند دیگران در صف‌هایی طولانی با این شکل از تبعیض روبرو شود و در انتظار بایستد. اما او با دیگر فلسطینی‌ها نیز متفاوت است، زیرا ریاض مالکی وزیر امور خارجه در تشکیلات خودگردان فلسطین (PNA)است. به مالکی گفته شد که امتیاز ویژهٔ او از سوی اسرائیل برای بازگشت به کشور پس از حضور در مراسم به‌جای آوردن سوگند ریاست جمهوری لولا در برزیل، لغو شده است.

لغو اجازهٔ سفر مالکی را ایتامار بن‌گویر، وزیر امنیت ملی دولت جدید بنیامین نتانیاهو، فرمان داد. بن‌گویر رهبر حزب "اوتزما یهودیت" (قدرت یهود) است، حزب راستگرایی تندرو که در اتحادی انتخاباتی با نتانیاهو برای تشکیل نخستین دولت دین‌سالار (تئوکراتیک) و برتری‌طلب یهودیت در اسرائیل شرکت داشته است. حزب "قدرت یهود"، حزب بن‌گویر، خواهان ضمیمه‌سازی همه سرزمین‌ها از کرانه غربی رود اردن تا دریای مدیترانه و بیرون راندن همه ساکنان عرب سرزمین‌های تصرف شده است که وفادار به اسراییل تشخیص داده نمی‌شوند. نیروهای امنیتی اسرائیل زیر نظر وزارت بن‌گویر منطقه غرب رودن اردن را که کنترل آن باید در دست تشکیلات خودگردان فلسطین باشد زیر نظارت خود خواهد گرفت. بن‌گویر در مقام وزیر، حضور هرگونه پرچم فلسطین را در مکان‌های عمومی منع کرد و گفت که این پرچم‌ها نمایان‌گر "تروریسم" است. کسانی مانند بن‌گویر و نیروهای سیاسی‌ای را که اینان نمایندگی می‌کنند افراط‌گرا هستند به‌این معنا که برپایی هیچ‌گونه کشور فلسطینی‌ای را برنمی‌تابند که همان انکار حق زیست مردم فلسطین است. بنابراین، افراط‌گرایی اینان نابود کردن آرمان فلسطین هم به‌منزله موجودیتی سیاسی و هم به‌منزله هویتی اجتماعی‌تاریخی را دربر می‌گیرد. بن‌گویر سعی کرده برخی از اظهارنظرهای خطرناک‌ترش مانند همهٔ فلسطینی‌ها باید از اسرائیل بزرگ بیرون رانده شوند را پس بگیرد، اما لکه‌های خون این گونه کشتارهای قومی همچنان دیده می‌شوند. این سرشت دولت جدید بنیامین نتانیاهو را که ششمین دولت او از سال ۱۳۷۶ است توصیف می‌کند.

در رسانه‌های لیبرال غربی افسوس خوردن و گلایه از ورود کسانی مانند بن‌گویر به دولت اسرائیل تکراری و نخ‌نما شده است. برای نمونه، توماس فریدمن، ستون‌نویس نشریهٔ نیویورک‌تایمز، همراه با خاراندن سر خود دربارهٔ ورود رهبرانی مانند آریه دری، بزالل اسموتریچ، بن‌گویر، نتانیاهو که به‌اتهام فساد مالی یا تحریک به نژادپرستی "دستگیر، متهم، محکوم یا مدتی را در زندان گذرانده‌اند" می‌نویسد: "آنچه در اسرائیل می‌گذرد قابل فهم نیست" [نیویورک‌تایمز، ۱۸ دی‌ماه ۱۴۰۱]. اگرچه دولت نتانیاهو گرایشی شدید به راست‌گرایی افراطی دارد، اما از دیدگاه فلسطینی‌ها بین دولت‌های مختلف اسراییل داشتن سیاست‌هایی صهیونیستی همواره هم‌پیوندی وجود داشته است. نتانیاهو در ۹ دی‌ماه امسال، خط‌مشی دولتش را به‌روشنی اعلام کرد: "این‌ها هدف‌های اساسی دولت ملی به‌رهبری من است: مردم یهود حق انحصاری و انکارناپذیر بر همهٔ سرزمین اسرائیل دارند. دولت طرح‌های شهرک‌سازی را در سراسر منطقه‌های سرزمین اسرائیل، از آن میان منطقه جلیل، نقب، جولان، یهودیه، و سامره را گسترش و توسعه خواهد داد." معیار زیاده‌خواهی نتانیاهو بر اساس این باور که نه تنها کشور صهیونیستی بلکه همه یهودیان حق دارند زمین‌های بین رود اردن و دریای مدیترانه را از آن خود بدانند چیزی نیست که شتاب‌زده و بدون پیشنه در اظهارنظرهای این دولت نمایان می‌گردد. چنین نگرشی ریشه در سیاست‌مداری کشور اسرائیل دارد. در قانون اساسی اسرائیل (۱۳۹۶) گفته می‌شود: "سرزمین اسرائیل وطن تاریخی قوم یهود است که دولت اسرائیل در آن برپا شده است." چنین ترفند حقوقی‌ای اسرائیل را نه یک سرزمین چند ملیتی یا چندقومی بلکه سرزمینی از آنِ یهودیان تعیین می‌کند. دیگر اینکه، در این قانون اساسی به‌صراحت هر دولت اسراییلی را مجری کنترل و نظارت بر سراسر گسترهٔ رود اردن تا دریای مدیترانه موظف می‌کند. برای نمونه، اداره مرکزی آمار اسرائیل از سال ۱۳۴۵ هر یک از ساکنان منطقه‌های غرب رود اردن حتا در کرانهٔ باختری شهروند اسراییل به‌حساب آورده است، و نقشه‌های رسمی اسرائیل هیچ‌یک از تقسیم‌بندی‌های داخلی حاصل از توافق‌نامه اسلو در سال ۱۳۷۲ را نشان نمی‌دهند.

دولت نتانیاهو به‌طوریقین وانمودسازی در شمایل لیبرالیسم صهیونیستی را کنار گذاشته است. لیبرالیسمی که برای خوشنودی متحدان آتلانتیک شمالی‌اش چهره‌ای لیبرال به‌نمایش گذاشت، ولی هرگز حقوق قانونی و شهروندی فلسطینی‌ها را درعمل نپذیرفت. برای نمونه، مبلغان سیاسی و گمراه‌ساز اسرائیلی دیگر نمی‌توانند کشور اسراییل را به‌دلیل پایبندی به فرهنگ اجتماعی لیبرال، مدارا با اقلیت‌های جنسی، و پیش‌بُرد حقوق زنان ستایش کنند. کابینهٔ نتانیاهو حزب راستگرای نوآم (Noam)و بارهبری آوی مائوز، رئیس وزارت جدید تنظیم هویت یهودی را شامل است. حزب نوآم با شعار فتنه‌آمیز خود: "اسرائیل عادی بودن را انتخاب می‌کند"، حزبی ضد عرب و ضد دگرباشان جنسی است. مائوز به‌عنوان بخشی از دیدگاه خود دربارهٔ هویت یهودی، به تفکیک جنسیتی کامل باور دارد و گمان می‌کند که نقش زنان در تشکیل خانواده است. اگر در کشورهای دو سوی اقیانوس اطلس شمالی واکنش‌هایی دیده شود پیرامون چنین موضوع‌هایی خواهد بود، نه سرکوب و ستم روزانه در حق فلسطینیان. این دیدگاه‌های اجتماعی نالیبرال با نوع جهان‌بینی سیاسی جناح راست سازگار و برای فراورویی آن در سراسر جهان دامن زده می‌شود و نفرت عمیقی از همه گونه اقلیت‌ها چه مهاجر، اقلیت‌های قومی، اقلیت‌های جنسی را یکجا در خود دارد.

تشدید سیاست های تندروانه راست‌گرایانهٔ اسرائیل را می توان در واقع تلاش آنها برای مقابله با دستاوردهای پیکار فلسطینی‌ها در طول دهه گذشته ارزیابی کرد. با وجود چند تکه‌شدگی راهکارهای سیاسی فلسطین، مردم فلسطین آرای اکثریت مجمع عمومی سازمان ملل متحد را هم برای محکومیت اشغال و هم برای پیش‌بُرد داوری‌های خود مبتنی بر اینکه اشغالگری اسرائیل شرط ماندگاری آپارتاید است توانسته‌اند به‌دست آورند. به تازگی، در ۱۰ دی‌ماه ۱۴۰۱، مجمع عمومی سازمان ملل متحد با ۸۷ رأی موافق در برابر ۲۶ رأی مخالف، از دیوان بین‌المللی دادگستری درخواست کرد تا در مورد "اشغال طولانی‌مدت، شهرک‌سازی و ضمیمه‌سازی سرزمین‌های فلسطینی از سوی اسرائیل" نظر دهد. متأسفانه در این رأی‌گیری هم نشانه‌هایی از سستی در جنبش حق‌طلبی با مردم فلسطین دیده شد. پنجاه و سه کشور مانند هند و برزیل (در آن زمان زیر رهبری پیشین ژایر بولسونارو) رأی ممتنع دادند. ایالات متحده به‌همراه بیشتر متحدان اروپایی‌اش به این پیشنهاد حقوقی رأی منفی داد. چنین اقدامی سبب شد که بر تنش در درون جامعهٔ اسرائیل افزوده شود.

آینده مبارزه در فلسطین همچنان ناروشن است. نبودِ اتحاد پایه‌ای در میان نیروهای فلسطینی پیکار همه‌جانبه آن‌ها برای رهایی ملی را ناتوان می‌کند. سازمان آزادی‌بخش فلسطین (ساف) دیگر از آن پشتوانهٔ سیاسی چند دههٔ پیش برخوردار نیست. تلاش‌های گوناگون برای بازسازی پویندگی آن به‌سبب بدگمانی نیروهای دیگر مانند حماس نسبت به سازمان آزادی‌بخش فلسطین و تشکیلات خودگردان ملی فلسطین به‌شکست انجامیده است. این چندپارگی سیاسی نه‌تنها تأثیر منفی خودش را داشته است، بلکه همدلی‌ای برای پیش‌بُرد طرحی سیاسی را نیز بین آنان مانع شده است. دو راه در برابر آنان باقی مانده است: یکی تلاش برای ایجاد یک کشور فلسطینی در سرزمین‌های بی‌مایهٔ اشغال نشده و پس‌مانده از آنچه در توافقنامه اسلو وعده داده شده بود یا تلاش برای برپایی یک دولت- کشور دو ملیتی اسراییل و فلسطین. راه دوم یعنی برپایی یک دولت- کشور دو ملیتی، به‌سبب پافشاری صهیونیست‌ها که می‌خواهند اسراییل را کشوری یهودی، قوم‌گرا، و ضد دموکراتیک نگه دارند، مسدود شده است. گزینهٔ اول برای تشکیل کشور فلسطین، کم‌وبیش دست‌نیافتنی است، زیرا حزب‌هایی مانند قدرت یهود شهرک‌سازی‌هایی غیرقانونمند را در سرزمین موعود که کشور اسراییل باشد سازمان‌دهی کرده و به‌پیش می‌برند، پس بر چنین بستری است که اسراییل حق خود می‌داند امکان هرگونه اقدام قانونی‌ای از سوی تشکیلات خودگردان ملی فلسطین، مانند حق رفت‌وآمد وزیر خارجه‌اش را سلب کند.

ادامهٔ اعتصاب عمومی با هدف ...

و باعث بی‌حوصلگی و حتی نگرانی افکار عمومی داخل و خارج از کشور در مورد مدت و سرعت اصلاحات در این وضعیت استثنایی شده است... ما بی‌صبرانه منتظر اعلام رسمی نقشهٔ راه برای مرحلهٔ بعدی هستیم. بحران اقتصادی و بیکاری نزدیک به ۲۰ درصد اولین منبع نارضایتی است که ضربهٔ سختی به جوانان، حتی باصلاحیت‌ترین آنها، وارد کرده است.

پرسش: چگونه می‌شود از این بحران اجتماعی خارج شد؟

حبیب کزدقلی: مسلماً بحران اقتصادی و بیکاری از عوامل اصلی نارضایتی بوده است، اما نباید نداشتن استراتژی درست را فراموش کرد. در نتیجهٔ انتخاب مسیر سرمایه‌داری، بخش خصوصی در سرمایه‌گذاری و توسعه جایگزین دولت شده است. این انتخاب نابرابری‌های منطقه‌یی را افزایش داده و راه برای دلالان، اقتصاد رانتی به نفع چند خانواده، و به ضرر صنعت ملی هموار کرده است. دولت حداقل مزد را بسیار پایین نگه داشته، که پیامدهای ناگواری بر بخش بهداشت و آموزش داشته است، یعنی بخش‌هایی که از زمان استقلال مشخصهٔ "آسانسور اجتماعی" بوده و به جوانان طبقهٔ کارگر و مناطق محروم امکان دسترسی به کار شایسته می‌داده است. آن سیاست غیرمسئولانه" دولت باعث نابودی "آسانسور اجتماعی" شد. واضح است که الگوی توسعهٔ کنونی به مرز نهایی اثرگذاری خود رسیده است. در پیش گرفتن یک الگوی اقتصادی و اجتماعی دیگر به ضرورتی مبرم تبدیل شده است.

پرسش: علت این فساد گسترده که یکی دیگر از دلایل بی‌اعتباری بازیگران سیاسی است چیست؟

حبیب کزدقلی: فساد همه‌گیر شده است. فساد در رژیم بن علی توسعه یافت. او از این شیوه برای آرام کردن برخی مطالبات مزدی استفاده می‌کرد. آزادی‌هایی که به لطف انقلاب به دست آمد امکان آشکار و برجسته کردن این فساد را فراهم کرد. یکی دیگر از موارد فساد در قراردادهای بزرگ دولتی است که برخی از صاحبان شرکت‌ها به دنبال انحصار خود در این قراردادها هستند. قبل از سال ۲۰۱۱، چنین مواردی بیشتر در محافل نزدیک به بن علی و همسرش متمرکز بود. پس از انقلاب، فساد و رشوه و وعدهٔ قراردادهای انحصاری به شرکت‌ها ابزاری برای باج‌خواهی و تأمین مالی مبارزات انتخاباتی حزب‌های در قدرت، به‌ویژه حزب اسلام‌گرا، شد.

پرسش: اسلام‌گرایان النهضة، که در زمان مسئولیت داشتن به مسائل تونسی‌ها بی‌اعتنا بودند، در چه جایگاهی قرار دارند؟

حبیب کزدقلی: النهضة ده سال در قدرت بود. سپس، با انتخاب راشد غنوشی در مقام رئیس پارلمان در نوامبر ۲۰۱۹، این حزب قصد داشت ارباب آیندهٔ کشور شود. النهضة می‌خواست رئیس‌جمهور را "رام کند". با ارعاب و شانتاژ با او در مجلسی با اکثریت متخاصم برخورد می‌شد. النهضة برای مسائل اقتصادی و اجتماعی، به‌ویژه مشکلات جوانان مناطق محروم که برعکس وضعیتشان بدتر شده است، هیچ راه‌حل جدّی نداشت. بیش از یک سال است که زندگی روزمرهٔ مردم تونس معطل بازی پینگ‌پنگ سیاستمداران شده است. جنگ مقام بین یک رهبر حزب اسلامی افراطی و رئیس‌جمهوری که ظاهراً به دنبال یافتن راهی برای پایان دادن به این نمایش منفور در چشم اکثریت مردم تونس بود. این جنگ تا حد حمله‌های بدنی نمایندگان به یکدیگر پیش رفت.

پرسش: بدهکاری مالی خارجی توان مانور کشور را بسیار محدود می‌کند. آیا تونس می‌تواند بدون گرفتن مهلت قانونی برای بازپرداخت بدهی خارجی یا حتی لغو بدهی‌ها، از این وضعیت بیرون آید؟

حبیب کزدقلی: میزان بدهی به حدّی تحمل‌نشدنی رسیده است: از ۴۰درصد تولید ناخالص داخلی در سال ۲۰۱۰ اکنون به ۱۰۰درصد رسیده است. در گذشته، از این وام‌ها برای تأمین مالی پروژه‌های زیربنایی بزرگ استفاده می‌شد. بعد از انقلاب، وام‌های جدید، پس از اینکه تا حدّ زیادی صرف خرید آرامش اجتماعی شد، به سمت هزینه‌های عملیاتی دولت و بازپرداخت بدهی‌های قدیمی هدایت شد. اکنون کشور دچار مشکل بزرگی شده است. اقتصاددانان جدّی تا کنون نه مهلت قانونی و نه لغو بدهی را پیشنهاد کرده‌اند، چون تصور می‌کنند که بر اعتبار دولت اثر می‌گذارد. فقط مواردی خاص با برخی از کشورهای دوست (آلمان، فرانسه، و غیره) را، در چارچوب تعهد به حمایت از فرایند انتقال دموکراتیک قدرت در کشور، استثنا دانسته‌اند.

پرسش: زمانی که کشور پس از ترور شکری بلعید در آستانهٔ هرج‌ومرج قرار داشت، اتحادیهٔ سراسری کار با ترسیم راهی برای خروج از بحران نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا کرد. این مرکز اتحادیه‌یی امروز چه نقشی دارد؟

حبیب کزدقلی: کاملاً دست می‌گویید! اتحادیه علاوه بر ایفای نقش سندیکای کارگری، در نقاط عطف عمده‌ای که تونس در آنها قرار گرفته است، همیشه نقشی ملی و سراسری داشته است. در سال ۲۰۱۳، پس از دو ترور در ماه‌های فوریه و ژوییه، نیز اتحادیه همین نقش را داشت؛ گفت‌وگوی ملی را آغاز کرد که راه خروج از بحران حادّ تونس را فراهم آورد. همچنین، حضور و اثرگذاری اتحادیه و دیگر سازمان‌های "چهارگانه" در روند تصویب قانون اساسی ژانویه ۲۰۱۴ و برگزاری انتخابات در همان سال بسیار مهم و برجسته بود. به همین دلیل بود که این سازمان‌های "چهارگانه" موفق به کسب جایزهٔ صلح نوبل شدند.

ادامهٔ عامل وخامت معیشت و امنیت

نیز به‌تصویب رسید.

پیمانکاران رانت‌خوار، دلال‌های نیروی کار- روند خارج کردن شرایط استخدامی کارگران و کارمندان از پوشش قانون کار فقط به مناطق آزاد و ویژهٔ اقتصادی و واحدهای کوچک‌تر با تعداد کارکنان کمتر از ۱۰ نفر محدود نمی‌شود. نمونه دیگری از دور زدن قانون کار حکومت جمهوری اسلامی به‌کار بردن قراردادهای موقت و سپردن قراردادهای سودآور به پیمانکاران رانت‌خوار خودی است. اشتغال غیررسمی در شرکت‌های پیمانکاری دلال علاوه بر خارج کردن نیروی کار از پوشش قانون کار باعث می‌شود که قراردادهای اشتغال ضمن موقت بودن، از دستمزد و مزایای کمتری برخوردار باشند. این قراردادها در بخش‌های بزرگ صنعت و خدمات به‌چشم می‌خورند. گرچه باز گذاشتن عرصه برای دلال‌های نیروی کار از طرف دولت به‌بهانهٔ کاهش مخارج دولت و صنایع وابسته آن است، در اصل این سیاست‌ها در راستای سیاست‌های نولیبرالی رژیم ولایت فقیه است که از طرف نهادهای امپریالیستی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی دیکته می‌شوند.

در ادامه پیشبُرد سیاست‌های به‌اصطلاح "تسهیل سرمایه گذاری در کشور"، تشکیل "هیأت مقررات‌زدایی و بهبود محیط کسب و کار" در وزارت اقتصاد رژیم ولایت فقیه در سال ۱۳۹۳ در مجلس شورای اسلامی تصویب شد. این هیأت با از میان برداشتن شرایط لازم برای صدور مجوزهای فعالیت‌های اقتصادی و برای نظارت بر شرایط کار و اشتغال در این واحدها، بهره‌کشی از نیروی کار توسط کارفرما را تسهیل کرد. این نوع مقررات زدایی‌ها در سال‌های اخیر نیز به‌صورت تصمیم ستاد فرماندهی اقتصاد مقاومتی در مورد "پویش مقررات زدایی" در آبان ماه ۱۳۹۷، دوباره از طرف دولت جمهوری اسلامی مطرح شد.

پیامد مقررات‌زدایی و سایر سیاست‌های ضد ملی اقتصادی- اجتماعی حکومت جمهوری اسلامی برای طبقه کارگر و سایر زحمتکشان میهن ما همان‌طور که در هفتمین کنگرهٔ حزب تودهٔ ایران (کنگرهٔ خاوری) جمع‌بندی شد، "افزایش بیکاری، رکود و تعطیلی واحدهای تولیدی و خدماتی، کاهش سطح دستمزدها و نپرداختن به‌موقع دستمزدها و مزایا، ترمیم نکردن دستمزدها مطابق با تورم، رعایت نشدن اصول بهداشت و ایمنی در محیط‌های کار، رشد ناامنی شغلی، رواج پراکنده‌کاری و استخدام‌های موقت و قراردادی و پیمانی، زوال تأمین اجتماعی و مستمری بازنشستگی، و اخراج‌های گسترده" بوده است. مبارزه برای پایان‌دادن به سیاست‌های ضد کارگری مقررات‌زدایی یکی از ارکان اصلی مبارزه برای عدالت اجتماعی و تأمین حقوق زحمتکشان میهن ما با پیوند دادن مبارزات کارگری با جنبش همگانی علیه دیکتاتوری ولایی، علیه تحریم و مداخلهٔ امپریالیسم، و برای برپایی جمهوری ملی و دموکراتیک است.

---

۱. درآمدی بر حقوق کار در ایران و نقد قانون کار، انتشارات حزب تودهٔ ایران، چاپ اول، زمستان ۱۳۹۷.

اعتصاب عمومی با هدف حل نهایی بحران سیاسی تونس

فدراسیون سندیکایی "اتحادیهٔ سراسری کار تونس" با سازمان‌دهی یک اعتصاب عمومی ۴۸ ساعته و اعتصاب در بخش حمل‌ونقل برای مقابله با باج‌خواهی صندوق بین‌المللی پول، نقش‌آفرینی در فضای سیاسی پُرتنش تونس را آغاز کرد.

سندیکای حمل‌ونقل خواهان توقف کار در بخش‌های زمینی، دریایی، و هوایی در روزهای ۲۵ و ۲۶ ژانویه ۲۰۲۳ (۵ و ۶ دی) شد. مذاکرات با نمایندگان وزارتخانه‌های امور اجتماعی و دارایی در روز ۲۴ ژانویه نیز ادامه داشت. **سامی طاهری،** معاون دبیرکل اتحادیهٔ سراسری کار تونس، به روزنامهٔ اومانیته گفت: "احتمال بسیار کمی وجود دارد که آنها در مسیری که ما می‌خواهیم به گفت‌وگو ادامه دهند. دولت به خواست‌های ما گوش نمی‌دهد و ما هم عقب‌نشینی نخواهیم کرد." اتحادیهٔ سراسری کار تونس در جریان مذاکرهٔ دولت با صندوق بین‌المللی پول قرار دارد و آن را با دقت دنبال می‌کند.

نورالدین الطبوبی، دبیرکل اتحادیهٔ سراسری کار تونس، می‌گوید: "تعهدها فعلاً از جانب دولت است. روزی که بحث اجرای بخشنامه‌ها دربارهٔ خصوصی‌سازی و لغو یارانه‌ها طرح شود، اتحادیه مسئولیت‌های خود را بر عهده خواهد گرفت."

بحران سیاسی و اقتصادی

سامی طاهری توضیح می‌دهد که "خارج از مسئلهٔ اساسی تهدید خصوصی‌سازی که در آینده مشخص می‌شود، وضعیت شرکت‌ها فاجعه‌بار است، و همهٔ آنها در بحران مالی و لجستیکی قرار دارند."

مجموعهٔ اقدامات ضداجتماعی

خصوصی‌سازی واژه‌ای است که به تعهدهای درخواستی صندوق بین‌المللی پول از دولت تونس در ازای پرداخت وام ۱٫۹ میلیارد دلاری اشاره دارد. صندوق بین‌المللی پول در شرایط وام‌دهی خود هیچ‌چیز را پنهان نمی‌کند. کریستالینا جورجیوا، مدیرعامل صندوق، آشکارا در مورد خصوصی‌سازی شرکت‌های دولتی صحبت می‌کند. اطرافیان او در گروه مذاکره‌کنندگان از اصطلاحات معمول مثل "برداشتن تدریجی یارانه‌های دولتی پُرهزینه، کنترل قیمت‌ها و مزد و خدمات دولتی" استفاده می‌کنند. به عبارت دیگر: فروپاشی خدمات اجتماعی که می‌تواند موجب انفجاری ناگهانی در جامعه شود.

سامی طاهری می‌گوید: "این جریان بسیار سؤال‌برانگیز است. اتحادیهٔ کارگری ما مبارزه در این راه را تقویت می‌کند. گفت‌وگوهای رسمی در این مورد با صندوق همچنان در ابهام است." این کارشناس اتحادیهٔ کارگری اضافه می‌کند: "به نظر می‌رسد بین رئیس‌جمهور، که مخالفت خود را با شرایط صندوق بین‌المللی پول مطرح می‌کند، و دولت، که بدون ابهام حمایت خود را نشان می‌دهد، بازی بچگانه‌ای در جریان است."

بررسی پروندهٔ تونس در صندوق بین‌المللی پول دو بار به طور رسمی به‌دلیل اوضاع سیاسی آن کشور به تعویق افتاده است. با این حال، این نهاد سرمایه‌داری جهانی همچنان بر خواست‌های خود پافشاری می‌کند. اقدام‌های ضداجتماعی این نهاد بر اقشار محروم، که هم‌اکنون هم با تورّمی افسارگسیخته مواجه‌اند، سنگینی می‌کند.

قیمت مواد غذایی و سوخت و دارو افزایش یافته است. هیچ کالایی مستثنی نیست. افزایش نسبی صادرات روغن زیتون (۳۱ درصد) هم نمی‌تواند بودجه دولتی را متوازن کند.

سامی طاهری تأکید می‌کند: "این وضع روی همهٔ طبقات اجتماعی اثر گذاشته است. اما آشکار است که شکننده‌ترین طبقه بیشترین آسیب را می‌بینند." به گفتهٔ وی، تونس اکنون در معرض خطر "انفجار اجتماعی" قرار دارد. فقر در حال گسترش است. نابرابری بین مناطق کشور در حال گسترش است. و میزان بیکاری، به‌ویژه در میان

جوانان، که بیش از هر زمان دیگری مجذوب خروج از کشور شده‌اند، همچنان در حال افزایش است.

اعتصاب عمومی آخر هفته در روزهای چهارشنبه و پنجشنبه، عزم و ارادهٔ کارگران به مقاومت را نشان داد. اعتصاب کارکنان حمل‌ونقل ضرب‌الاجل سیاسی تعیین‌کننده‌ای به رئیس‌جمهور قیس سعید است. دور دوم انتخابات پارلمانی تونس در روز ۲۹ ژانویه (۹ بهمن) برگزار می‌شود. از این رو، رئیس دولت در نظر دارد تا آخرین تغییرها را در نظامی سیاسی کشور بدهد که در پی کودتای ۲۵ ژوییه ۲۰۲۱ تمام اختیارات را به او می‌دهد و پارلمان را از تمام اختیاراتش سلب می‌کند. تونسی‌ها به‌شدت به این "تحولات" دولتی بی‌اعتنا هستند. در دور اول انتخابات پارلمانی فقط 8٫3هزار نفر از 9میلیون رأی‌دهنده، یعنی فقط 8.8 درصد، پای صندوق‌های رأی رفتند. مخالفان، از جمله اسلام‌گرایان النهضة که به طور کلی در حال افول‌اند، اکنون رئیس‌جمهور را "غیرقانونی" می‌دانند و خواهان استعفای او هستند. محبوبیت رئیس‌جمهور همچنان در حال کاهش است، اما قیس سعید با اطمینان یک‌تنه به پروژهٔ خود ادامه می‌دهد. زحمتکشان امیدوارند که اتحادیهٔ سراسری کار تونس، که اکنون به قلب این بحران سیاسی وارد شده است، بتواند اوضاع را تغییر دهد. در ارتباط با اوضاع تونس، بخشی از مصاحبهٔ نشریهٔ فرانسوی اومانیته را با **حبیب کزدقلی،** فعال سیاسی و عضو کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست تونس از ۱۹۸۱ تا ۱۹۹۳ و کارشناس تاریخ کمونیسم و اقلیت‌ها در تونس، می‌خوانید.

حبیب کزدقلی: تونس باید مسیر تحولات عمیق اجتماعی و سیاسی را ادامه دهد

قیس سعید در ۲۵ ژوییه با توسل به "خطر قریب‌الوقوع"، تمام اختیارات را در دست خود گرفت. پارلمان را تعلیق و دولت را عزل کرد. این وضعیت استثنایی در ۲۵ اوت به طور نامحدود تمدید شد.

پرسش: آیا باز هم این وضع ادامه خواهد داشت؟

حبیب کزدقلی: دقیقاً نمی‌دانیم. و تمام مشکل هم همین‌جا است! چه آنهایی که از اقدامات رئیس‌جمهور حمایت کردند و چه آنهایی که انتقاد کردند، همه "منتظر" هستند. بسیاری از نیروهای سیاسی و مدنی مصرانه از رئیس‌جمهور می‌خواهند که نقشهٔ راه خود و قانون اساسی دولت را اعلام کند، اما این امر با کندی پیش رفته

ادامه در صفحه ۱۵

کمک مالی رسیده

به یاد بنیانگذاران حزب توده ایران — تورنتو ۵۰ دلار

30 January 2023

شمارهٔ فاکس و تلفن پیام گیر ما

004930
23629727

حزب تودهٔ ایران
Tudeh Party of Iran

لطفاً در مکاتبات خود با آدرس های زیر از ذکر هرگونه نام اضافی خودداری کنید.

آدرس پستی: B.M. Box 1686, London WC1N 3XX, UK

آدرس های اینترنت و «ای-میل» http://www.tudehpartyiran.org

E-Mail: dabirkhaneh_hti@yahoo.de

Nameh Mardom No. 1174
Central Organ of the Tudeh Party of Iran